

**داستان جهاد افغانستان**  
**یا**  
**”پروژه طالب سازی“ افغانستان**

**روایت از کرنیل امام**  
**نویسنده: احمد رضوان تارر**  
**ترجمه: علی یوسفزی**

**برگردان به دری و تلخیص: قاسم آسمایی**  
**پخش: انتشارات راه پرچم جنوری ۲۰۲۲**

شناسنامه کتاب:

عنوان: داستان جهاد افغانستان یا "پروژه طالب سازی" افغانستان

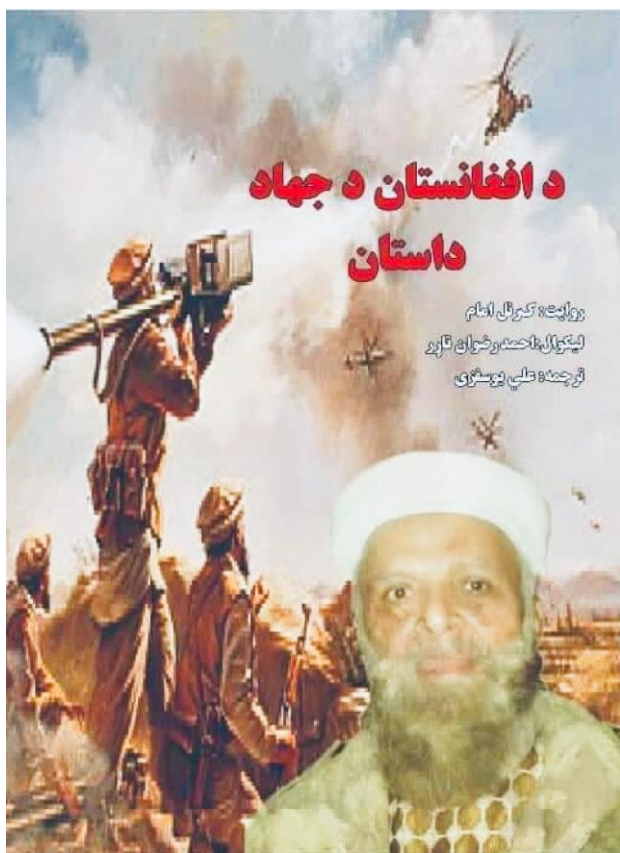
راوی مطلب: کرنیل امام کارمند اداره استخباراتی پاکستان

نویسنده: احمد رضوان تارر

ترجمه به پشتو: علی یوسفزی

برگردان به دری و تلخیص: قاسم آسمایی

پخش: انتشارات راه پرچم جنوری ۲۰۲۲



روی جلد کتاب

قاسم آسمایی

## درباره برگردان و تلخیص کتاب

در کتاب تلک خرس یا حقایق پشت پرده جهاد در افغانستان<sup>۱</sup>، نوشته دگروال یوسف (مسئول اداره افغانستان در آی.اس.آی)<sup>۲</sup> از نقش پاکستان و اداره اطلاعاتی آن در باره ایجاد، سازماندهی و سوق و اداره تنظیم‌های جهادی از آغاز تا سقوط جمهوری افغانستان پرده برداشته شده و در این کتاب نیز در تایید آن مطالبی مختصر اما دقیقی نگاشته شده است. اما هسته و جوهر اصلی این کتاب با وجود که در کل ادامه و تکمیل کننده کتاب ذکر شده است، بطور مشخص افشا کننده نقش آی.اس.آی در چگونگی ضرورت ایجاد گروه خاص زیر نظر آن اداره در بین تنظیم‌های جهادی در سال ۱۹۸۵ است که بعدها از افراد تربیه شده در این گروه، هسته اولی و اساسی گروه طالبان را بنام "کمیتة اصلاحی طالبان" و در راس آن ملا محمد عمر و بعدها امارت اسلامی را ایجاد کردند.

این گروه شامل ۳۵ تن بود که ملا محمد عمر، جگ ملا ملامحمد، ملا ربانی و ملا دادالله شامل آن بودند.

ذکر این نکته ضرور است که این کتاب همان طوری که در مقدمه نویسنده کتاب به آن اشاره شده، بیانگر همه حقایق در مورد تنظیم‌های جهادی و گروه طالبان نیست و بنابر ملحوظات خاص ادارات اطلاعاتی رازهای بی‌شماری در آن گنج‌نیده نشده است؛ مطالبی که ممکن چندین دهه بعد مهر سریت از آن برداشته شود. این اصل عام در تمام موارد کارهای ادارات استخباراتی معمول و قابل تعمیم حتمی و اجباری است.

اما با همه این محدودیت نگاری‌های اجباری، در این کتاب با اوراق



نه چندان زیاد، مطالبی با ارزشی در مورد چگونگی ایجاد حلقه اولین گروه طالبان و سیر بعدی رشد و سمت‌گیری فعالیت آنها نهفته است.

انگیزه برگردانی و پخش کتاب این است که با به قدرت رسیدن طالبان، شماری از چهره‌های معلوم‌الحال و فرصت طلب و معامله‌گر و شماری هم وظیفه‌دار سعی دارند تا طالب را "نیروی ملی و برخاسته از بین مردم" معرفی و نقش آی.اس.آی را در بنیان‌گذاری، تمویل، تسلیح و آموزش آن انکار نمایند. برای افشا کردن این گونه تبلیغات «وطن دشمن»، از همه اولتر ضرور است تا به ماهیت و سرشت گروه طالبان و دست‌های پشت پرده که در ایجاد آن نقش اساسی و تعیین‌کننده داشته است، آشنا شویم.

مهمترین امکان در این جهت همین کتاب دست داشته است که توسط سلطان امیر ترار کارمند آی.اس.آی نوشته شده است.

چند بخش اول کتاب مربوط به زندگی شخصی و وظایف اولی سلطان امیر در ادارات اطلاعاتی و نقش وی در آموزش، سوق و استقامت‌دهی اولی فراریان افغانی از جمله برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار، احمدشاه مسعود و دیگران تا سال ۱۹۸۵ است که از برگردانی مفصل آن صرف‌نظر و متباقی بخش‌های کتاب شروع از «امارت اسلامی طالبان، جهاد افغان و سی و پنج تن جوانان نمونه» به تفصیل برگردان و در اختیار شما قرار می‌گیرد.

مستند به اورق کتاب، هسته اولی گروه طالبان در سال ۱۹۸۵ زمانی گذاشته شده که به قول کرنیل امام «تنظیم‌های جهادی روابطی عمیقی با ادارات اطلاعاتی کشورهای غربی ایجاد کرده بود و حتی شماری از رهبران تنظیم‌ها بصورت آشکارا در مخالفت با افسران

آی.اس.آی قرار می‌گرفتند» و تنظیم سیاف و جلال‌الدین حقانی مستقیماً بصورت علنی از جانب عرب‌ها تقویه و کمک می‌شد.

برای مقابله با این وضع، آی.اس.آی تصمیم گرفت تا گروهی خاص را ایجاد و تحت آموزش قرار دهد که عام و تام تحت امر آی.اس.آی بوده و عندالموقع و ضرورت برای پروژه‌های بعدی از آنها استفاده نماید.

مسئولیت ایجاد و سازماندهی این گروه به سلطان ترار مشهور به کرنیل امام که روابط عمیق با رهبران تنظیم‌های جهادی و قوماندانان آنها داشت، سپرده شد.

در این زمان برای ایفای فعالیت‌های تخریبی گروه‌های متعدد آی.اس.آی در مناطق گوناگون کشور از جمله هلمند و قندهار زیر نظر او مصروف فعالیت بودند.

امیر سلطان در لابلای کتاب با بلندپروازی‌ها، و خم و چم چند تا قوماندان چرسی طالب چنان وانمود می‌کند که واقعاً سلطان وکل اختیار افغانستان است و به این نکته پی‌نمبرد که وی و اداره آی.اس.آی وسیله در دست سی.آی.ای و در راستای منافع آنها استعمال می‌گردد. وی تنها یکبار بصورت ضمنی درباره به چنین نتیجه‌گیری می‌رسد: «سلطان با همه زرنگی، نفهمیدی که چگونه به حیث وسیله برای یک کشور کافر استعمال شدی.»

در کتاب لاف‌های بی‌شماری نیز وجود دارد از جمله اینکه که گویا تا سال ۱۹۸۰ آمریکا علاقمند پیشبرد جنگ در افغانستان نبود و کمک‌های در این عرصه برای مجاهدین از جانب آنها صورت نمی‌گرفت که این دروغ محض است و مدت‌ها قبل از مداخله شوروی کمک‌های ادارات استخباراتی آمریکا با تنظیم‌های مجاهدین آغاز شده بود.

نویسنده معترف است که یکی از اهداف پیشبرد جهاد در افغانستان این بود که نگذارند افغانستا از لحاظ اقتصادی و سیاسی رشد نماید و قوای مسلح آن نیرومند گردد، زیرا در آن صورت در معادلات سیاسی جهانی برای پاکستان جایی باقی نمی‌ماند و افغانستان جانشین آن می‌شود.

امیر سلطان به صراحت اعتراف می‌کند که منبع اساسی پولی برای فعالیت طالبان قاچاق چرس و تریاک و اخاذی از قاچاقبران این مواد بوده است.

سرنوشت نهایی سلطان امیر نیز جالب است، وی در ماه مارچ سال ۲۰۱۰ میلادی حین که غرض وظیفه خاص عازم وزیرستان شمالی بود با همراهی دوتن دیگر از جانب طالبان پاکستانی دستگیر گردید.

تلاش‌های زیادی برای رهایی وی صورت گرفت، حتی ملامحمد عمر "امیرالمومنین امارت اسلامی" تلاش نمود تا طالبان پاکستانی "استاد" او و مجاهدین را آزاد سازد که خواستش برآورده نشد و بتاريخ ۲۳ جنوری ۲۰۱۱ موصوف از طرف طالبان پاکستانی به جزای اعمال شومش رسانیده شد.

---

<sup>۱</sup> کتاب از لینک زیرین قابل دریافت است:

<https://rahparham1.org/wp-content/uploads/2020/08/%D8%AA%D9%A4%DA%A9-%D9%A0-%D8%AE%D8%B1%D8%B3-%D9%A0-%DB%AC%D8%AV-%D8%AD%D9%A2%D8%AV%DB%AC%D9%A2-%D9%A0-%D9%BE%D8%B4%D8%AA-%D9%BE%D8%B1%D8%AF%DB%A0-%D9%A0-%D8%AC%D9%A7%D8%AV%D8%AF-%D9%A0->

---

[%D8%AF%D8%B1-%D9%A0-](#)  
[%D8%AV%D9%A1%D8%BA%D8%AV%D9%A6%D8%B3%D8%A](#)  
[A%D8%AV%D9%A6-%D9%A0-](#)  
[%D9%A2%D8%AV%D8%B3%D9%A5-%D9%A0-](#)  
[%D8%A2%D8%B3%D9%A5%D8%AV%DB%8C%DB%8C.pdf](#)

٢ سازمان اطلاعات نظامی پاکستان Inter-Services Intelligence

## فهرست

- ۱ فشرده بخش‌های اولی کتاب
- ۵ امارت اسلامی طالبان جهاد افغان و ۳۵ جوان نمونه
- ۱۵ کندهار و من در سال ۱۹۹۴
- ۲۴ فتح سپین بولدک و شهرت طالبان
- ۳۰ پیروزیهای امارت اسلامی و استجواب از من
- ۳۳ تسلط مجاهدین بر کندهار و سپین بولدک
- ۳۵ فتح کندهار و امارت اسلامی
- ۳۹ استقبال افغان‌ها از طالبان
- ۴۱ توظیف من به حیث قونسل در هرات
- ۴۳ واقعه یازدهم سپتمبر و حمله امریکا بر افغانستان
- ۴۶ آخرین ملاقات من با ملا عمر مجاهد
- ۵۱ رویداد (۹/۱۱) و جفاهای ما با طالبان

تذکر ضروری [مترجم پشتوی کتاب]

افغانان عزیز این کتاب را بخوانید تا دشمنان خویش را بشناسید!  
طالب‌ها از کجا آمدند، کی، برای چه و چگونه آنها را ایجاد کرد و  
چگونه افغانستان و افغان‌ها را غرق در خون نمودند.  
چگونه دشمن از صداقت ما بهره برداری کرد و دشمن در کدام  
لباس آمد و ما را به برادرکشی مصروف ساخت.  
تمام این مطالب در کتاب کرنیل امام، دشمن بزرگ افغان‌ها نوشته  
شده است.

## فشرده بخش‌های اولی کتاب

امیر سلطان در ولسوالی چکوال پنجاب پاکستان متولد و بعد از دوره ابتدایی، شامل آموزش نظامی شده و تحصیلات عالی را در اکادمی نظامی پاکستان (Pakistan military Academy) تکمیل نموده است.

بعد از فراغت مدتی در قوای سرحدی و سپس در سپیشل فورس پاکستان وظیفه انجام داده است.

در سال ۱۹۷۴م غرض آموزش در عرصه نظامی و استخباراتی به امریکا اعزام و چگونگی ایجاد هرج و مرج و بحران و مهارت‌های را در باره انفجارات فرا گرفته است.

برگشت وی به پاکستان مصادف به زمانی بود که در حدود ۳۵ تن از افراد نهضت اسلامی از جمله برهان‌الدین ربانی، گلبدین حکمتیار و احمدشاه مسعود به پاکستان فرار نموده بودند.

نصیرالله بابر به کمک رهبران جماعت اسلامی در حدود شش ماه آنها را در صوبه سرحد نگهداری و در صدد ساختن تنظیمی از آنها شد.

سلطان امیر با کرنیل راز و میجر ظهور در سال ۱۹۷۵ مسئول آموزش این گروه شد که گلبدین حکمت یار، احمدشاه مسعود و دین محمد شامل آن بودند.

این گروه‌ها بعد از آموزش‌های اولی، به ولایت ننگرهار

اعزام شدند که چند حمله چریکی را انجام دادند.

بعد از انجام مذاکرات بین محمد داود و ذوالفقار علی بوتو و تفاهم نسبی بین دو کشور، ظاهراً آموزش و فعالیت این گروه‌ها متوقف شد. اما در خفا روابط با آنها حفظ و در بخش‌های گوناگون تعلیم و تجهیز و تنظیم آنها ادامه یافت.

با کشته شدن داودخان و به قدرت رسیدن نورمحمد تره‌کی آی.اس.آی دوباره به پیشبرد پروژه قبلی خویش ادامه داده و نقش اردوی پاکستان در مورد مجاهدین افغان بیشتر شد.

ضیاءالحق ضمن پیامی تبریکی برای تره‌کی آرزوی تامین مناسبات حسنه با همسایه‌ها شده بود که جواب مثبتی نگرفت و طی کنفرانس کشورهای بی‌طرف در هاوانا بین ضیاءالحق و تره‌کی ملاقات جداگانه نیز صورت گرفته بود و ضیا بعد از برگشت از هاوانا گفته بود که تره‌کی به زور شوروی مست است و از مسأله صوبه سرحد نمی‌گذرد.

با کشته شدن حفیظ‌الله امین و داخل شدن قوای شوروی زمینه برای تحقق شورش و بغاوت بزرگ مساعد شد. این زمانی بود که ریگن کمک‌های زیادی را برای اقتصادی پاکستان شروع کرد.

تقریباً ۹۵ هزار افغان توسط ۲۰۰ افسر اس.اس.جی که در دوازده تیم تقسیم شده بودند تعلیمات نظامی گوناگون را فراگفتند. امیرالمومنین و شیخ علامه بن لادن نیز در جمله کسانی شامل بودند که زیر نظر افسران نظامی پاکستان تعلیمات نظامی دیدند.

در دهه هشتاد پاکستان به حیث مرکزی برای گروه‌های



دارنده افکار اسلامی مبدل شد. شماری زیادی عرب‌ها و اتباع دیگر کشورهای اسلامی می‌آمدند و در هتل‌های اسلام آباد اقامت می‌کردند. در بین آنها شیخ عبدالله عزام و شیخ اسامه بن لادن نیز بود که آنها به عوض زیستن در هتل، مستقیماً بودوباش نزد مجاهدین را برگزیدند.

شیخ اسامه در چند آموزش سلطان امیر سهم گرفته بود.

در این وقت سلاح‌ها و وسایل پیشرفته و کمک‌های اقتصادی روز بروز بیشتر می‌شد، میزبانی و ستنگر در اختیار آنها قرار داده شد که به شکل مستقیم در پیروزی‌های آی.اس.آی نقش بسزایی داشت.

ضیا بعد از امضای معاهده ژنیو در پنجم ماه می ۱۹۷۷ [۱۹۸۷] هم چنان حامی جهاد افغانستان باقی ماند و به همین جهت بنام بابای جهاد مشهور شد. وی با توافقات ژنیو موافق نبود و می‌پنداشت که آن توفقات دستاوردهای جهاد را ضایع می‌سازد. در آن وقت نظر رهبری نظامی پاکستان چنین بود که باید رهبری افغانستان به تنظیم‌های جهادی سپرده شود در حالی که امریکا مخالف این طرح بود.

به برداشت سلطان امیر هرگاه معاهده ژنیو آن گونه که رهبری نظامی پاکستان می‌خواست عمل می‌شد سبب تقویه پاکستان می‌گردید.

بعد از شکست روسیه، امریکا از افغانستان روی گرداند و همه معضلات را برای پاکستان واگذار کرد و در داخل پاکستان نیز مشکلاتی را ایجاد کرد. مجاهدین نتوانستند حکومت اسلامی را بوجود بیاورند. اختلافات ذات‌البینی آنها

سبب شد که ذهنیت ضد پاکستانی مسلط شود و زمینه برای نیروهای مخالف پاکستان مهیا گردد.

آن طوری که آی.اس.آی آرزو داشت حکومت مجاهدین ایجاد نشد و امیر سلطان میگوید: «ما آرزو داشتیم که افغانستان شبیه صوبه پنجم پاکستان باشد و به حیث همسایه خوب در منطقه از آن باید بهره گیریم، هیچ گاهی بر ضد ما قرار نگیرد و دشمنان پاکستان در آن جایی پایی نداشته باشند. به همین منظور ما زیاد تلاش کردیم تا به رهبری جمعیت اسلامی و حزب اسلامی حکومتی ایجاد شود تا این خواست عملی گردد. اما این همه خواب بود و خیال و ما در میدان خالی باقی ماندیم.

اختلافات و جنگ‌ها بین هردو سبب شد تا ما طرح نوی را روی دست گیریم و از طالب حمایت کنیم تا امکانات مطمئنی را برای خویش بوجود آوریم.

همان بود که طالبان به حیث فرشته‌های صلح بعد از چندین سال جنگ بوجود آمد و همه افغانستان را تصرف نمود و زمینه برای مصئونیت پاکستان مساعد شد.»

## امارت اسلامی طالبان

### جهاد افغان و ۳۵ جوان نمونه

زمانی دوران شگوفانی جهاد افغانستان بود، و هرروز خبرهای خوبی می‌رسید. مورال قوای روسی و کمونیستی روز تا روز ضعیف می‌شد و مجاهدین پیروزی‌های تازه را به دست می‌آوردند. در چنین فضا برای کار مهمی از جانب رهبران احضار شدم.

گاه‌گاهی در حیرت فرو می‌رفتم که چرا چنین مسایل مهم بر من اعتماد می‌شود اما زمانی که می‌دیدم افسران وطن‌دوست آی.اس.آی در پهلویم هستند و با مردانگی برای پاکستان شب و روز مصروف اند، احساس غرور و اظهار شکران می‌کردم که همه برای پاکستان می‌جنگیم و خون خویش را می‌ریزیم.

دادن آموزش نظامی کوتاه مدت و دراز مدت برای مجاهدین آمده از افغانستان و سایر نقاط جهان برای ما به عشق مبدل شده بود؛ زیرا در آن بقای پاکستان را می‌دیدیم و مجاهدین نیز در این جهت همکاری زیاد نموده و مشوره‌های ما را عملی می‌نمودند.

راز عمده موفقیت ما نیز در این بود که ما این جنگ را برای پاکستان مهم می‌دانستیم و به همین جهت آنرا تحمل می‌کردیم.

براساس گزارش‌ها، دستاوردهای ما در سال ۱۹۸۵ زیاد بود و به همین جهت در جلسه منعقد رهبران آی.اس.آی و

قوای مسلح پاکستان توقع من چنین بود که در مورد موفقیت‌های ما صحبت خواهد شد و ما مورد تقدیر و نوازش قرار خواهیم گرفت.

من چنین می‌اندیشدم که همه چیز مطابق خواست ما است و در آینده نزدیک خبرهای خوبی خواهیم شنید. اما تشویشی که از گذارش طویل و مفصل آی.اس.آی که در جریان جلسه ارائه شد، بر همه برداشت‌های من خط بطلان کشید.

بر اساس این گذارش تحلیلی آی.اس.آی، مجاهدین افغان روزتاروز تحت تاثیر و نفوذ دیگر ادارات استخباراتی قرار گرفته و واضح شده که در مواردی زیادی مجاهدین توسط رهبران در مخالفت با افسران آی.اس.آی تشویق می‌شوند، از هدایات آنها سرپیچی کرده و اوامر آنها را تعمیل نمی‌کنند.

در گذارش ذکر شده بود که بعضی از قوماندانان جهادی بر پاکستان بدگمان و چنین می‌پندارند که در کمک‌های امریکا برای جهاد، از جانب آنها خورد و برد صورت می‌گیرد.

افسران آی.اس.آی که تحت نظر مشاورین امریکایی با مجاهدین افغان کار می‌کردند در گذارش‌های خویش نوشته بودند که روز بروز روابط مجاهدین با نمایندگی‌های امریکایی مستحکم و عمیق می‌گردد.

ایران نیز کمک‌های خود را با مجاهدین بیشتر ساخته و روابط انگلیس، فرانسه و جرمنی نیز با آنها مستحکم شده است.

روابط عرب‌ها با سیاف بیشتر شده و بیشترین کمک‌های آنان برای او و جلال‌الدین حقانی تخصیص یافته است.

همه این‌ها برای ما نامطلوب بود. اکثریت شاملین جلسه بر این عقیده بودند که رهبری جهاد افغان باید همیشه از طرف پاکستان صورت گیرد و دیگران تنها از همین طریق کارهای خود را پیش ببرند.

جلسه طولی بود و بعد از بحث‌های زیاد برای من پلان و وظیفه تازه سپرده شد.

از جانب رهبران برای من هدایت داده شد تا در حدود ۵۰ تن قوماندان را طور خاص آموزش دهم. تصریح شده بود که این اشخاص باید به عوض آموزش علوم معاصر، تنها آموزش دینی داشته باشند و آنرا نیز عوض سیستم‌های عصری باید در مساجد و مدارس فرا گرفته باشند.

ما کسانی را کار داشتیم که باید مومن بوده و فریب این دنیای فانی را نخورند.

با افکار و تخیلات زیاد این جلسه را ترک کردم و شروع به تعمیل هدایت نمودم.

برای عملی ساختن طرح، بازهم ضرورت به کمک مجاهدین بود و به همین جهت با مولوی محمد نبی محمدی در تماس شدم. مولوی نبی در بین رهبران مجاهدین به پاکستان عشق خاص داشت و همیشه برای بقای پاکستان دعا می‌کرد. او آدم با تقوای بود.

مولوی شخص ساده و مخلص ما بود، هرگز تقاضاهای ما را رد نمی‌کرد. خصوصیت تنظیم او این بود که بیشتر فارغان

مدرسه و عالمان دین در آن تنظیم بودند و به همین جهت افراد مطلوبه من نیز در بین آنها موجود بود.

طی ملاقاتی از مولوی نبی خواستم تا جوانانی را برای آموزش خاص برایم معرفی نماید.

مولوی نبی لیست پنجاه نفری جوانان را غرض آموزش برای سپرد و از مراجع دیگری نیز افراد مورد نظر را پیدا و در مرحله اول ترینینگ از بین آنها ۳۵ تن را برگزیدم که لیاقت خود را ثابت نمودند.

بگذار دشمنان پاکستان به زور دالرامریکایی هرچه در مورد ما می گویند، بگویند. آنها حتی تصور نیز کرده نمی توانند که ما با کدام امکانات، چه کردیم؟

بتاریخ هفتم ماه می ۱۹۸۵ این ۳۵ تن تحت آموزش خاص قرار داده شدند که طی آن ایجاد شورش و بی امنیتی در بین جامعه، نفوذ در بین مردم و کشاندن آنها برای سرنگونی یک نظام ملحد آموزش می دیدند. همچنان تکتیک های جنگ های معاصر چریکی جز آموزش آنها بود. من با مطالعه تاریخ افغانها پی برده بودم که افغانها در جنگهای چریکی استعداد دارند.

اینها که اکثر شان در مدرسه درس خوانده بودند حین آموزش در دشت و کوه، ماندگی را نمی شناختند و من با دیدن آنها من من گوشت می گرفتم.

بخش دیگری آموزش اینها این بود که نباید تا ابد منتظر کمک امریکا و عربستان بود؛ بلکه باید یاد گرفت که چگونه در شرایط دشوار خود را اکمال نمایند و با امکانات کم و



دست داشته چگونه جنگ را پیش ببرند.

گرفتن عشر و ذکات، اغوا کردن کارمندان دولت و انجوها، حل و فصل دعاوی بین مردم و اخاذی از آنها، از جمله امکانات و راه‌های اکمال ضروریات دانسته می‌شد.

من درباره کار و همکاری با تولیدکنندگان تریاک و چرس و قاچاقبران و گرفتن پول از آنها صحبت می‌کردم که یکی از من سوال کرد:

«این کار حرام است، چگونه میتوان این پول‌های حرام را بگیریم؟»

این سوال مشکلی و جواب دادن به آن بسیار دشوار بود. من درباره تا اندازه استدلال نمودم؛ اما خود دانستم که جواب من نه مقنع و نه قابل پذیرش است.

در آی.اس.آس.گروپ دیگری از افسران بودند که گاه گاهی ما در مهمانی‌ها یکجا می‌بودیم و آنها شراب نیز می‌نوشیدند، اما فردا حین مواجه شدن با مردم، تظاهر به افراد مذهبی و ملایی و تقوا می‌نمودند. من برای آنها می‌گفتم که شما عجب مردم دو رویی هستید و اینکار چقدر دشوار است. آنها می‌خندیدند و می‌گفتند که حالا ما ملا هستیم.

من از یکی آنها در مورد سوال آن شاگرد پرسیدم. وی جواب که برایش بگو که در جهاد برای راه خدا، همه چیز مباح است. در راه نگهداری دین خدا، وی چنین اشتباهات کوچک را ارزش نمی‌دهد. وی جمله عربی را نیز

تکرار کرد که نمی‌دانم از کجا آنرا یاد گرفته بود: «الضروریات تبیح المحضورات» یعنی رفع ضرورت، موانع را بین می‌برد.

به میان آوردن نظام اسلامی جز دیگر آموزش این گروپ بود و درین قسمت باوجود که من مخالف آنها بودم شماری مشاورین خارجی نیز با ما سهم داشتند.

دانش آموزان بسیار زیاد مشتاق تحقق چنان نظام اسلامی بودند که ما برای آنها توضیح میدادیم. آنها همیشه می‌پرسدند چه وقت چنین نظامی حاکم خواهد شد؟

این گروه چنان فعال و خطرناک شد که گاهی حتی من می‌ترسیدم که مبدا اینها سبب ایجاد هرج و مرج شوند و توانایی آنها در جهت منفی بکار افتد!

برای رفع این تشویش در صدد پیدا کردن یک رهبر دینی عالم و شدم تا در راس آنها قرار گیرد.

**ملا عمر، ملا ربانی، ملا بورجان و... در جمله همین ۳۵ تن برگزیده شامل بودند که ما آنها را آموزش دادیم.**

این گروه توانایی استفاده از هر نوع سلاح را داشتند و می‌توانستند به خوبی تکتیک‌های جنگی را بکار ببرند. طور امتحانی آنها را برای چند جنگ فرستادیم که در آن جنگ‌ها موفق شدند.

طی یکی از همین جنگ‌ها، ملا عمر یک چشم خود را از دست داد و در مورد آن افسانه‌های نیز بوجود آمد که گویا وی با شجاعت تمام چشم زخم شده خود را با چاقو بیرون کشید و پرتاب کرد.



این افسانه برای "بزرگ سازی" او و این که "شخص فوق‌ال بشر" است ساخته و پخش شد. در حالی که وی در یکی از شفاخانه‌های کراچی زیر نظر نظامی‌ها تداوی شد و به همین خاطر همیشه ممنون ما بود و از آن کمک یادآوری می‌کرد.

شماری از جمله این گروه ۳۵ نفری رفتند و شماری دیگر در پهلوی ملاعمر مجاهد باقی ماندند و بعداً در گرداندگی امارت برای او مشوره می‌دادند و قربانی‌ها دادند.

امریکا از دست باقیمانده‌های همان گروه ۳۵ نفری که در شورای کویته جمع اند امروز در کاسه سر آب می‌نوشد نشر شده است.

در ترکیب این ۳۵ نفر افراد از تنظیم‌های حزب اسلامی، جمعیت اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی موجود بودند. ملاعمر مجاهد نیز آن زمان قوماندان جمعیت اسلامی بود و با قوماندانان حرکت اسلامی روابط خاص و رفت و آمد داشت.

من بعد از تکمیل آموزش آنها به وظایف قبلی خویش برگشتم و بعد از آن ندانستم که اینها برای چه آموزش دیدند و می‌خواستند چه را توسط آنها عملی نمایند. اما من از این خوش بودم که آنها در پهلوی سایر مجاهدین شانه به شانه می‌جنگند.

روس‌ها افغانستان را ترک نمودند، دولت نجیب سقوط کرد و کابل را مجاهدین تصرف نمودند و بین تنظیم‌های گلبدین و ربانی جنگ‌های شدید صورت گرفت و دامنه آن به ولایات کشیده شد و تا سال ۱۹۹۴ وضع چنین بود.

در این زمان پالیسی امریکا تغییر کرد و سایر کشورها نیز افغانستان را به حال خودش رها نمودند. به این ترتیب بعد از برآمدن قوای روس، عوض تامین صلح، جنگ‌های داخلی آغاز گردید که تا حال ما مصروف خاموش ساختن آن هستیم.

هرگاه امریکا و ملل متحد درباره افغانستان عقب‌گرد نمی‌کردند و می‌گذاشتند که یک حکومت اسلامی در آنجا ایجاد می‌شد، حوادث چنین سیر تراژیدیک نمی‌داشت.

امریک در هراس بود که با تشکیل یک حکومت مقتدر مجاهدین که یک ابر قدرت را مغلوب ساخته اند، توانایی آن را نیز پیدا کرده می‌توانند که امریکا را نیز شکست بدهد. به همین خاطر آنها گذاشتند تا تنظیم‌های جهادی در بین خویش بچنگند و خود "در غندی خیر نشستند" و تلاشی برای وساطت و میانجیگری بین آنها ننمودند و حال با گذشت زمان، نعره سر می‌دهند که ما در افغانستان صلح را تامین می‌کنیم.

امریکایی‌ها مردم بی‌وفا اند، آنها پاکستان را نیز تنها گذاشتند و حال هیلاری کلینتن اتهاماتی نیز بر ما وارد می‌کند. اینها فراموش می‌کنند که زمانی اردوی پاکستان را تشویق می‌کردند که در جهاد افغانستان سهیم شود و حال که مطالبات آنها برآورده شده باردیگر زمینه را برای هند مهیا میسازد تا در مقابل پاکستان در افغانستان فعالیت نماید.

امریکا نباید فراموش نماید که پاکستان کشور دارای سلاح اتومی است و نمی‌تواند مانند عراق و افغانستان بر آن حمله کند و ما نمی‌توانیم در باره بی تفاوت بمانیم.

پاکستان برای دفاع خویش توانست ابر قدرتی مانند روس را شکست دهد، پس امریکا نیز بزودی شاهد رویداد خواهد بود که آنرا فراموش نخواهد کرد.

اردوی پاکستان چنان جوانانی نیرومندی دارد که افغانستان را برای آنها به جهنمی تبدیل خواهد کرد و برای آنها نشان خواهد داد که زد و بند بر علیه پاکستان چه پیامدهای زیان باری برای آنها دارد.

ما در سال ۱۹۹۳ به اینگونه شرارت‌ها پی برده بودیم، اما متأسفانه در اثر خیانت شماری از جنرالان خودفروش به چنین وضعی دچار شدیم. ما برای این قربانی نداده بودیم که منافع امریکا تامین و سپس بزعلیه ما قرار گیرد.

امریکا قبلاً نیز نمی‌خواست با روس‌ها در تصادم قرار گیرد و به همین خاطر این پاکستان بود که بار اصلی مقاومت را در مقابل دشمن قوی به عهده گرفت. اما امریکا بعد از شکست روس، آنچه را حق پاکستان می‌شد نادیده گرفت و ما شاهد بودیم که با ایجاد حکومت مجاهدین ما همه چیز را از دست می‌دادیم.

هند باردیگر با چشم سفیدی در افغانستان بر علیه ما به فعالیت پرداخت و می‌خواست در هلمند، نیمروز، کندهار، خوست، ننگرهار و کنر بر علیه ما زمینه سازی و موانع را در مقابل پژوه‌های ما ایجاد نماید.

گردانندگان میدیا با لباس‌های اوتو شده برایم جواب دهند که ما در مقابل چنین وضعی چه باید می‌کردیم؟

آنها ما را ملامت می‌کنند که ما از تروریست‌ها حمایه می‌کنیم. ما از تروریست‌ها نه بلکه از دوستان پاکستان حمایه می‌کنیم. هرکسی که پاکستان را برادر خود بداند ما از او حمایه می‌کنیم. ما مجاهدین را دوست خود می‌دانیم. امریکا و هند تروریست است که انسان‌ها را می‌کشند و شما هر روز شاهد جنایات آنها هستید.

امریکا در عراق سگ‌ها را به جانم مردم رها کرد و در افغانستان زن‌ها را بی‌عفت ساخت.

افغان‌ها برای حفظ ناموس خود از سر خویش می‌گذرند، شما بزودی خواهید دید که مجاهدین افغان چگونه پاهای امریکای مغرور را قطع می‌نماید.

## کندهار و من در سال ۱۹۹۴

در دورانی که در هر منطقه و ولایت افغانستان خانه جنگی آغاز و حکومت مجاهدین بین چندین گروه تقسیم شده بود، از طرف رهبران برای من وظیفه تازه داده شد.

حالت عجیبی بود، یا رهبران بالایم زیاد اعتماد داشتند و یا موضوع دیگری در بین بود که نمی‌گذاشتند برای لحظه پی در خانه خویش آرام زندگی کنم. روزی در یک جلسه به رهبران خویش مطلبی را گفتم که سبب خنده زیادی آنها شد. قصه چنان بود که وظیفه جدیدی را در داخل افغانستان با هدایاتی برایم دادند.

من گفتم که بگمانم نمی‌خواهید که من در خاک پاکستان زندگی کنم؟

یکی از بزرگان برایم گفت: سلطان اگر حقیقت را بگویم، ما از شما در هراسیم و نمی‌خواهیم که در دور و بر ما باشی. این سخنان وی سبب خنده حاضرین جلسه شد و فضای مطلوبی برایم ایجاد شد.

از بدقسمتی مردم ما، با اردو همکاری نمی‌کنند و در لحظات حساس بر علیه آن قرار می‌گیرند. چنانچه بین خانواده بوتو و نظامی‌ها مناقشه طولانی به میان آمد و به فضل خدا رفع شد. بی نظیر بوتو در راس حکومت پاکستان قرار داشت و نصیرالله بابر به حیث همکار نزدیک او مصروف بود. وی بسیار علاقه داشت تا راه تجارتي ایجاد شود که از طریق آن پاکستان با کشورهای آسیای میانه و سایر کشور وصل شود و مناسبات تجارتي برقرار گردد.

آی.اس.آی در کندهار، هلمند، خوست، ننگرهار و کنرها نیز پروژه‌های داشت و وقتاً فوقتاً با آنها ارتباط داشتم.

ما همیشه از تلاش‌های بلوچ‌ها و هند و اداره اطلاعاتی آن در هلمند تشویش داشتیم و آنرا زیر می‌گرفتیم.

برای تحقق خواست نصیرالله بابر، ما تیمی را ایجاد کردیم تا طرق، امکانات و راه‌های را برای ایجاد چنین جاده تجارقی جستجو نمایند.

در این سفر به داخل افغانستان مرا میجر جنرال هدایت الله نیازی مسول شاهراه‌های پاکستان، بریگادیر اسلم بودله و نمایندگان بعضی شرکت‌های پاکستانی نیز همراهی می‌کردند.

موجودیت مخالفت‌ها و خصومت‌ها بین رهبران حکومتی در کابل، موانع برای کار ما ایجاد کرده بود به همین جهت مناسب دانستیم که مستقیماً به قندهار رفته و در آنجا کارهای خویش را پیش ببریم.

بودن در کندهار برای من تجربه بزرگی بود؛ برای ایفای بهتر وظایف، نخست باید بین مردم جایی پای می‌یافتم و برای اینکار با علمای دینی و فامیل‌های آنان رابطه‌های شناخت و رفت و آمد را ایجاد کردم و برای اطفال آنها درس می‌دادم.

این شیوه سبب شد که قندهاری‌های بی‌شماری مرا بشناسند و احترام کنند و "امام صاحب" خطاب کنند. روزهای پنجشنبه و جمعه جلسات خاصی با شماری از آنها دایر می‌کردم. برای اینکه مردم از رازهای ما آگاهی نیابند و مانع فعالیت ما نشوند، ما این جلسات را در مساجد



دوردست دایر می کردیم.

در آغاز کارها طور دلخواه پیش نمی‌رفت و مشکل اساسی ما این بود که باید برای جنبش طالبان رهبر و برای رهبران آنها استراتژیی ساخته و منظور می‌شد.

از یک طرف مولوی عبدالصمد قرار داشت که شخص نسبتاً متولی بود و پیروانی زیادی داشت و اکثراً شاگردان او بودند. طرف دیگر ملا محمد عمر مجاهد بود که قد و قواره نداشت، اما شخص شجاع و قوماندان قوی بود. شخصی دیگر بنام ملامحمد مشهور به جگ ملا که قد بلندی داشت و رفیق نزدیک ملا عمر بود و همیشه در پهلویش می‌نشست.

ما جلساتی زیادی را در مساجد حوض مدد، سپین جومات و مسجد سنگی سار حاجی غوث الدین در ولسوالی میوند دایر کردیم و در سایر ولسولی‌های قندهار و هلمند نیز رفقای ما مصروف زمینه سازی برای جلب حمایت از طالبان بودند.

برای ایجاد کمیته اصلاحی و هماهنگ ساختن فعالیت طالبان و تبدیل کردن آن به حیث یک نیرو، زمینه تدویر یک جلسه را روز پنجشنبه در مسجد حاجی غوث الدین فراهم نمودیم. در این جلسه بر علاوه ملا محمد عمر مجاهد، ملا عبدالصمد، حاجی بشیر، مولوی سیدمحمد که در بین طالبان به مولی پاسنی مشهور بود و مولوی عبدالحکیم موجود بودند.

تاریخ تدویر جلسه فوق برای گزینش رهبر «کمیته اصلاحی طالبان» ۱۳ ماه می ۱۹۹۴ بود.

مولوی پاسنی در بین مردم از نفوذ زیادی برخوردار بود و وضع جلسه چنان بود که شاملین جلسه به عوض ملامحمد عمر، نامبرده را خواهند برگزید. در حالی که هدف اساسی ما این بود تا ملا محمدعمر در راس کمیته اصلاحی طالبان قرار گیرد.

برای جلوگیری از این امر، من از طریق ملا جگ برای ملامحمد عمر پیغام دادم که موضوع گزینش رهبر کمیته به جلسه بعدی موکول گردد که چنان نیز شد و جلسه بی نتیجه خاتمه یافت.

بعد از آن برای ملا عمر مشوره دادیم که از مدرسه‌ها و مساجد بازدید کند و کمیته از علما را ایجاد و حمایت آنها را جلب نماید. این پروسه باوجود که طولانی شد اما به خیر و منفعت ما تمام شد.

در ولسوالی میوند قندهار یک دوست قدیمی من از جمله قوماندانان تنظیم یونس خالص بود که در آنجا ما با همکاران خود دید و وادید می کردیم. من زمانی یک مشکل این شخص را در کوپته حل کرده بودم و به همان جهت همیشه با ما همکاری می کرد.

مرکز ولسوالی میوند زیر سلطه او بود و روزی تصمیم گرفتم خودرا به این دوست برسانم. از حوض مدد سپین جومات ملا صاحب [ملاعمر] چند تن را بحیث همراه در اختیارم قرار داد. در شمار آنها رفیق مورد اعتبارش ملا عبدالستار، دو طالب و یک پسر بچه جوان نیز شامل بودند.

در قندهار نگهداری "بچه" امر معمولی است، زورمندان و ثروتمندان چنین "بچه"ها را نگهداری و بالای آن افتخار



کرده و آن را عمل شرم آوری نمی‌دانند. نکته که باعث تعجب من شد این بود که این پسر "بچه" برخلاف سایر طلبه‌های مسجد ملا عمر موهای دراز، چشمان آبی و کلاه قندهاری بسر داشت. جگ ملا گفت که وی از جمله شاگردان خاص ملا عمر و مورد مواظبت خاص اوست. من به جوابش گفتم که ملاصاحب، واقعاً که شاگرد خاص است.

وی جواب داد مگر ملا آخوند دل ندارد؟ همه همراهانش خندیدند.

زمانی که به ولسوالی می‌روند رسیدیم، خبر شدیم که یک پانک دوست من مورد حمله استاد عبدالعلیم، یکی از قوماندانان سیاف قرار گرفته است. دوست من که مربوط قوم بزرگ نورزی است که در هلمند و قندهار زیست می‌نمایند، بسیار قهر شده و برای ملا عبدالستار و دیگر همراهانش دستور حمله متقابل را داد.

طی این زد و خورد ۱۷ تن از جمله افراد قوماندان سیاف و حاجی نورزی کشته شدند. در جمله کشته شده‌گان ملا عبدالستار و همان شاگرد زیبای ملا عمر نیز شامل بودند.

این امر سبب تحریک کمیته اصلاحی گردید. ملا عمر بر مرگ عبدالستار و شاگردش بسیار گریه کرد و برای حاجی نورزی هدایت داد تا انتقام آنها را بگیرد.

من از دوست خود خواستم تا از ملا عمر حمایت کند و امکانات خود را در اختیارش قرار دهد. و وی نیز چنین کرد و چندین موتر را نیز در اختیار ملا عمر و ملا صمد قرار داد.

این نخستین باری بود که ملا عمر قومانده جنگ را به عهد گرفت و عملاً مشرک حرکت شد.

روزی از جگ ملا در مورد وضع ملا عمر پرسیدم. گفت که بسیار قهر است و هر روز بر مرقد شاگردش رفته و دعا می‌کند و می‌گوید که انتقامش را خواهد گرفت.

ملا عمر مدرسه کوچکی بنام حوض مدد در ولسوالی میوند، ایجاد کرده بود که با تصرف این ولسوالی به دست طالبان، زمینه مساعد شد که این مدرسه به حیث مرکزی برای فعالیت آینده طالب‌ها مبدل شود و از آنجا طالبان می‌توانستند پاتک‌های موجود در راه بین قندهار و هلمند را از بین ببرند.

این پاتک‌ها که از جانب قوماندانان وابسته به جمعیت و حزب اسلامی ایجاد شده بود، برای من نیز جنجال‌های را خلق میکرد، قوماندانان این‌ها می‌گفتند که من حامی طالبان هستم و به همین جهت در کارهای ما مشکلاتی ایجاد شده بود و نمی‌توانستیم برای مدتی از وضع مناطق در هلمند، قندهار و نیمروز باخبر باشیم. برعلاوه باید سرعت راه ارتباط با کشورهای آسیای میانه قابل استفاده می‌شد.

طالبان به سرعت نظم را در منطقه برقرار نمودند و امیدواری پیدا شد که طرح‌های ما جامعه عمل ببوشد.

**طالبان دوستان حقیقی ما هستند و به پاکستان محبت دارند و آنرا قلعه اسلام می‌دانند.** آنها در این خاک زندگی کرده‌اند و نمک حرام نیستند که نیکی و کمک مردم پاکستان را فراموش نمایند. اما یک جنرال بد مغز ما، همه زحمات ما را به خاک برابر کرد و دوستان ما را که برای دفاع پاکستان

موثر بودند به امریکایی‌ها تسلیم کردند.

زمانی که مناسبات ما با هند در مورد کشمیر بحرانی شد، رهبران طالبان برایم گفتند که امرکن تا چه تعداد مجاهدین خویشرا بفرستیم؟ آنها گفتند که ما برای قربانی پاکستان آماده هستیم.

تسلیمی بیش‌مانه طالبان به امریکا از جانب حکمرایان پاکستان، خیانت بزرگ در مقابل پاکستان بود.

اولین حمله طالبان بر پاتک حزب اسلامی در منطقه کولک ولسوالی میوند بود. این پاتک مربوط داروخان بود که در شاهراه بین هلمند و قندهار وجود داشت و سبب مزاحمت مردم، اخاذی و بی‌عفتی خانم‌ها می‌شد و چندین مرتبه افعالی ناشایستی را با پسران انجام داده بودند.

پیروزی طالب بر مجاهد در این ساحه برای جلب توجه مردم و موفقیت‌های بعدی ما در مسیر شاهراه قندهار - هلمند ارزشی بسیار داشت.

این حمله که اولین حمله طالبان بود بتاريخ ۲۷ سپتمبر ۱۹۹۴م توسط افراد حاجی نورزی و طالب‌ها بر پاتک داروخان صورت گرفت. رهبری حمله را ملا عمر مجاهد به عهده داشت و تصرف پاتک سبب مسرت بسیار زیاد اهالی شد و مورد تشویق مردم قرار گرفتند و ما نیز در مشوره با رفقای خویش برای آنها کمک نمودیم. از جمله مخابره‌های گوناگون را در اختیار آنها قرار دادیم. این پیروزی سبب تعجب ملا پاسنی شد و ملا عمر با تشکر گفت که دیدی چطور ملاها پیروز شدند.

من برای انها گفتیم که شما فرشته‌های هستید که خداوند شما را فرستاده است و انشاءالله پیروزی‌های بیشتری را حاصل خواهید کرد.

این سخن ملاعمر مجاهد بسیار خوشم می‌آمد که می‌گفت حالا "توکل محض" کرده ایم. باوجود که من تا اندازه آموزش علوم دینی دیده ام، اما معنی این جمله را دقیق نمی‌فهمیدم. زمانی که در وقت رخصتی به پاکستان برگشتم از یکی از علمای دینی در مورد پرسیدم.

قبل از حمله بر پاتک داروخان، ملاعمر مجاهد و ملا عبدالصمد آخوند از مدارس زیادی که طالبان مصروف آموزش بودند بازدید بعمل آوردند و از بین آنها ۵۰ طالب را برای جنگ برگزیدند. ملا عمر اینها را نیز توکل محض می‌نامید. زمانی که بدست حاجی نورزی دو موتر را برایش فرستادم، در مخابره با اظهار شکران گفت که گپ شما راست برآمد کمک‌های غیبی از جانب خدا برای ما می‌رسد و متقین هستیم که در وقت ضرورت ابابیل را نیز برای ما خواهد فرستاد.

با تصرف پاتک داروخان، سایر قوماندانان کوچک ترسیده منطقه را ترک نموده و حمایت مردم منطقه از طالب‌ها روز بروز بیشتر شد.

ملاعمر رهبری جنگ را به عهده داشت و سایر امور توسط ملا عبدالصمد پیش برده می‌شد. طالب‌ها و مردم محل نسبت به ملاعمر، توجه بیشتر به ملا عبدالصمد داشتند. من برای یک رفیق قدیمی خویش بنام سرور، پیغامی فرستادم. ملا نورالدین تراپی تا این زمان در مبارزه مسلحانه

با طالبان سهیم نبود. او بیست طالب در مسجد خویش داشت و شماری دیگر را نیز با خود همراه ساخت و در جلسه حوض مدد سپین جومات اشتراک کرد.

ملا ترابی که نطق خوبی بود در اثنای صحبت در جلسه، ملا محمد عمر را به حیث مشر قبول کرد و سایرین نیز در تایید آن دست دعا بلند کردند و با این ترتیب جنجال رهبری کمیته اصلاحی طالبان حل شد و شخص مطلوب ما که ملا محمد عمر مجاهد بود و برای ما اهمیت زیاد داشت حل و فصل گردید.

## فتح سپین بولدک و شهرت طالبان

بعد از اینکه طالبان در ولسوالی میوند جایجا شدند، حساسیت‌ها در مقابل ما زیاد شد. شماری از قوماندانان جهادی در مخابره برای من می‌گفتند که رفقای شما با طالب‌ها یکجا شده و در مقابل ما می‌جنگند. من در جواب می‌گفتم که ما هیچ مداخله نمی‌کنیم و کوشش می‌کنیم که آن عده طالبان پاکستانی که با آنها هستند، آنها را جدا بسازیم، اما مورد قناعت آنها قرار نمی‌گرفت.

ما باید یک راه کوتاه و مطمئن تا کوئته می‌داشتیم که برعلاوه اکمالات، زمینه رسیدگی به کمپ‌های آن طرف نیز مساعد می‌شد.

برای اینکار تصرف ولسوالی سپین بولدک ضروری بود؛ زیرا در آنجا یکتعداد افسران ما که در ولسوالی میوند با طالبان بودند، تقریباً در محاصره قرار داشتند و راه آزاد ارتباط با آنها وجود نداشت.

رهبان طالب بیشتر تمایل بیشتر برای تصرف قندهار داشتند. در مقابل مشوره ما این بود که بدون اکمالات کافی داشتن سلاح زیاد و موجودیت راه مطمئن نباید به جنگ وسیع پرداخت. هرگاه در آن وقت داخل شهر قندهار می‌شدیم همزمان با چند تنظیم در جنگ قرار می‌گرفتیم. تا این موقع طالب‌ها تنها در جنگ با حزب اسلامی پیروزی را بدست آورده بودند و مردم فکر می‌کردند که این جنگ بین قوماندانان حرکت اسلامی و حزب اسلامی است و متوجه افرادی ما که در بین طالب‌ها بود نمی‌شدند و مشکلاتی برای



آنها خلق نمی‌شد.

فیصله نهایی چنین شد که بر سپین بولدک حمله کنیم طوری که نخست به مرکز ولسوالی گروه از مجاهدین مسلح را داخل نموده و سپس گروپ‌های حمایوی داخل عمل می‌شوند. من بر جگ ملا اعتماد داشتم و در اثنای آموزش در کمپ‌ها او را شخص شجاع تشخیص داده بودم. شما کمتر در مورد جگ ملا شنیده اید. این همان شخص است بنام ملامحمد که در گروپ ۳۵ نفری ملاها تحت تربیه قرار گرفته بود و تا آخر برای ما وفادار باقی ماند.

قبل از حمله بر سپین بولدک، من از رفقای خویش در کویته تقاضای کمک کردم تا در داخل ولسوالی برای طالبان افراد حمایه کننده پیدا شود.

برایم لیست داده شد که در بین آنها دو نام برایم آشنا بود: یکی ملا ربانی و دیگری ملا دادالله. این هردو نیز از جمله همان ۳۵ نفر اولی بودند که از طرف ما آموزش دیده بودند. می‌خواهم که نام هردو در تاریخ به خط زرین نوشته شود.

در اثنای آموزش، آنها جوان بودند و حالا به پختگی سنی رسیده بودند. من خدا را شکر کردم که دوباره بچه‌های گم شده را برایم داد. چنین انگاشتم که خداوند ما را کمک می‌کند و رفقای گم شده را غرض تقویه طالب‌ها پیدا می‌کند.

بتاریخ نهم اکتوبر ۱۹۹۴ در ولسولی هلمند ۴۷ مجاهد را در دو موتر لاری جابجا کردیم. در بین آنها ۲۰ تن از جمله قوماندانان جوان و قوی ما بودند که با همراهی طالب‌ها سوی سپین بولدک حرکت کردند.

طبق نقشه جنگی، ملادادالله را که راکتزن مجرب بود قبلاً به سپین بولدک اعزام نموده بودیم و رهبری این دو لاری بدوش جگ ملا محمد و شخصی دیگری هم نام او ملامحمد بود.

ملامحمد دومی در امارت اسلامی طالب‌ها نسبت داشتن مهارت‌های نظامی تا مدت مدیدی در جنوب به حیث قوماندان نظامی باقی ماند. این شخص تکتیک جنگ و استفاده از اطلاعات استخباراتی را بخوبی می‌دانست و شخص بسیار زرنگ بود. زمانی که از کارنامه‌های او خبر می‌شدم سبب تعجب من می‌شد. زیرا در بسیاری مسائل که برای من دشوار می‌بود؛ او راه حل ساده‌ را پیدا می‌کرد.

مرگ او ضربه بزرگی برای امارت اسلامی بود و کسی دیگری پیدا نشد که جای او را بگیرد و بهمین سبب طالب‌ها عقب نشینی نمودند.

در این وقت حزب اسلامی بر سپین بولدک تسلط داشت و قوماندان آن اخترجان هیچ‌نوع آمادگی برای جنگ نداشت. بتاريخ دهم اکتوبر مجاهدین امارت اسلامی طالبان در مرکز ولسولی از لاری‌ها پایین و به فیرهای هوایی پرداختند، افراد اخترجان تا که آمادگی برای جنگ می‌گرفتند، محلات مهم همه تصرف شده بود.

در آغاز اخترجان جنگ نکرد اما زمانی که شروع کرد، زیر ضربه ملا دادالله قرارگفت. سپین بولدک به سهولت در تصرف امارت اسلامی قرارگرفت و درپشین، چمن، بولدک، شهر کویته و حتی وسایل ارتباط جمعی جهانی غوغای برپا کرد. هم چنان مردم که از دست پاتکی‌ها به تنگ آمده



بودند، از طالبها حمایت و با آنها کمک کردند.

ما نیز انتظار چنین موفقیت بزرگ را به این زودی نداشتیم و همچنان توقع نداشتیم که این پیروزی مورد توجه جهانیان قرار گیرد و طالبها به حیث یک نیروی مطرح شناخته شوند.

یکی از افسران آی.اس.آی که تازه به قندهار آمده بود از من تقاضا کرد که نگذاریم که ملا عمر با وسایل ارتباط جمعی صحبت نماید؛ زیرا خبرنگاران می خواهند در مورد طالبها معلومات بیشتری حاصل کنند.

ما به عجله ملا خیرالله خیرخواه را که فصاحت زبان داشت غرض یک کورس به اسلام آباد فرستادیم. با وجود همه عجله در دشواری عجیبی قرار داشتیم و نمی توانستیم طور دلخواه کارهای خویش را سازماندهی نماییم. ما نمی خواستیم که به زودی هرچیز در مورد طالبها علنی و در میدیا نشر شود.

در این زمان در جمله شاگردان من اشخاص آتی برجسته شده بودند که بعدها مقامات مهمی را بدست آوردند:

ملا محمد عمر مجاهد که در اوایل خود را آخوند خطاب می کرد، ملا ربانی که معاون ملا عمر بود و سپس به ملا معاون مشهور شد، ملا دادالله آخوند، ملا برادر مربوط قبیله پوپلزی که از جمله رفقای صمیمی ملا عمر و از جمله شاگردان خاص ما است، در عرصه نظامی شخص ماهر است در قندهار صاحب نفوذ است. این همان شخصی است که برای ملا عمر پیشنهاد کرد تا حامد کرزی را در وزارت خارجه توظیف نماید؛ زیرا به زبان انگلیسی

مسلط بود و خانواده اش با ملا برادر روابط خوب داشت، ملا نورالدین ترابی که وزیر عدلیه امارات اسلامی است، ملا برجان، ملا عبدالرزاق وزیر داخله طالبان، ملا محمد، جگ ملا محمد، قاری احمدالله که اول وزیر داخله و تا زمان مرگ رییس عمومی استخبارات طالبان بود، ملا نورالله نورانی رییس تنظیمه شمال و والی بلخ، مولانا جلالالدین حقانی، ملا اختر محمد منصور، ملا عثمانی، ملا یارمحمد، ملا عبیدالله آخوند در امارت اسلامی وزیردفاع بود، ملا هبتالله آخوند، ملا عبدالرقیب و شماری دیگر که در ایجاد امارت اسلامی نقش اساسی داشتند.

اینها یا روابط بسیار نزدیکی با ما داشتند و یا در مرحله بودند که در مناطق شان می توانستیم جبهه بسازیم. یکی دیگر از علت های تصرف سپین بولدک این بود که در آنجا ما سلاحکوت بزرگی داشتیم که باید آن را طالبان بدست می آوردند.

در مورد دیپوی سلاح (پشی غره) استاد برهان الدین ربانی نیز چندین بار تقاضا کرده بود تا آنرا برایش بسپاریم، زیرا وی تشویش داشت تا مبادا بدست حزب اسلامی افتد. این دیپو از زمان جهاد برعلیه روس ها باقی مانده بود و دارای مهمات زیادی بود که برای ماه ها جنگ کفایت می کرد.

با گذشت یک هفته تعداد طالبان در سپین بولدک به هزارها رسید و ما و رهبران طالبان در صدد ایجاد جبهه های متعدد شدیم.

از پاکستان برایم پیام رسید که باید عاجل برگردم، در کوئته

با مرکز تماس گرفتم تا علت احضار خویش را بدانم اما کسی  
اطلاع دقیقی را برایم داده نتوانست، به همین جهت زیاد  
وارخطا شدم.

## پیروزیهای امارت اسلامی و استجواب از من

زمانی که موضوع طالب مطرح می‌گردد، اکثراً نام من مطرح می‌شود. علت این امر این است که من تا واقعه یازدهم سپتمبر [۲۰۰۰] در آن جا [افغانستان] بودم؛ اما بصراحت باید بگویم که با من شماری رفقا و همکاران نیرومندی بودند که با اتفاق هم وظایف را موفقانه انجام می‌دادیم.

در دعوت مرتبه مقامات عالی مقام پاکستان در اسلام به سوالات گوناگون از جانب آنها جواب دادم.

در جمله اینها بر علاوه مقامات حکومتی، آمران بخش‌های دیگری آی.اس.آی نیز موجود بودند و سوالات گوناگونی از من مطرح کردند. آنها پرسیدند کرنیل صاحب صادقانه بگو این طالب‌ها کی هستند و هدف آنها چیست؟

من جواب دادم که این‌ها شاگردان من هستند.

طوری معلوم می‌شد که آنها در مورد باورد ندارند و خواستار توضیحات بیشتر در مورد ماهیت و اهداف آن شدند.

من کوشش کردم به قناعت آنها بپردازم، اما سوالات پیهم آنها مرا مجبور ساخت تا بگویم لطفاً در الماری... ، شماره... و دوسیه... را ملاحظه نمایید در آنجا معلومات مکمل و مفصل در مورد ملا عمر، ملا ربانی، ملا بورجان، ملا برادر و... موجود است.

بعد از ارائه معلومات مفصل و ارائه مدارک، آنها متیقن شدند که طالب‌ها بیگانه نه، بلکه دست‌پرورده‌های ما اند و نتنها از جانب آنها برای پاکستان خطراتی وجود

ندارد؛ بلکه آنها می‌توانند در افغانستان، منافع پاکستان را تأمین نمایند. این مطلب سبب سرور آنها شد.

قبل از آن درباره طالبان شایعات عجیب و غریب موجود بود، حتی مسولین یکی از شعبات آی.اس.آی برایم گفت که شنیده ام که ملا بورجان در اصل ملا نه بلکه یک جاسوس انگلیس است که در بین طالبان فعالیت می‌کند.

من در مقابل خندیدم و پروژه تربیه ۳۵ تن را در دوران جنگ برعلیه شوروی را یادآوری و افزودم که ملا بورجان یکی از جمله آنها است.

علت ایجاد اینگونه شایعات این بود که کارهای ما با مخفی کاری کامل صورت می‌گرفت و درباره از کمک‌های زیاد رفیق بسیار خوب من و خادم پاکستان جنرال حمید گل برخوردار بودیم. جنرال شاهد عزیز، بموقع اکمالات می‌کرد و از کمک‌های خواجه صاحب که با مجاهدین عرب روابط خوبی داشت نیز بهره‌مند بودیم.

بعد از آن همکاری سایر ادارات پاکستان با ما شروع شد و در مدت کوتاهی طالبان در سرخط وسایل ارتباط جمعی جهان قرار گرفتند.

در این ارتباط اتهاماتی زیادی متوجه من می‌شد و شماری از دوستان افغان نیز انگشت‌های تهدیدآمیز را در مقابل من نشان می‌دادند.

بی‌نظیر بوتو بتاريخ ۳۰ ماه اکتوبر سفری داشت به ترکمنستان و از ما خواست تا زمینه انتقال کمک‌های پاکستان را به مردم ترکمنستان که در ۳۰ عراده بار و در

قندهار توقف داده شده بود، فراهم کنیم. پدر حامد کرزی به افراد خویش دستور داده بود تا در وسایط پول و سلاح را جابجا و سپس خبرنگاران را طلبیده و برای جهانیان نشان دهد که پاکستان با طالبان کمک سلاح و پول می‌کند. من برایش گفتم که محترم جلوگیری از پلان‌های ما برایت عاقبت خوب نخواهد داشت.

## تسلط مجاهدین بر قندهار و سپین بولدک

بعضی مطالب را نمی‌توان هرجا گفت، اما بعضی نکاتی است که با همه تلخی باید آن را بیان داشت تا سیاه و سپید شناخته شوند.

تصرف قندهار بدون تعمیم پلان ما بصورت سهل صورت گرفت. بعد از تسلط ما بر سپین بولدک، وسایل ارتباط جمعی و بصورت مشخص بی بی سی آنقدر مطالبی را پخش کرد که در اثر آن طالبان به حیث یک نیرو در بین مردم محبوبیت یافت و هراسی را در بین پاتک‌سالاران ایجاد کرد. ما نیز افراد خویش را در قندهار جابجا نموده بودیم که آنها نیز تبلیغاتی را به نفع طالبان انجام می‌دادند.

مدتی طولانی رخصتی نرفته بودم، اما چاره نبود باید تحمل می‌کردم. روزی یکی از رهبران مهم طالبان برایم گفت که امام صاحب خودت مدت طولانی اینجا هستی و با یکدیگر بلد شده ایم، بیا که همین جا برایت زن بدهیم. همین مشر طالبان نامی از چند خانواده در ولسوالی میوند را گرفت و گفت که دختران جوان و زیبایی دارند و از زیبایی، قد و اندام و چشمان دختران قندهاری یادآوری کرد. من جواب دادم ملا صاحب تو می‌خواهی من هرچه را رها ساخته و اینجا عروسی نمایم.

چند روز بعد دیدم که مولانا صاحب، بزرگان چند خانواده را به اطاقم آورد و برای آنها گفت که امام صاحب دوست خوب ما است و ما می‌خواهیم که شما همراه وی خویشاوند شوید.



من حیران ماندم، خدا برای موصوف اجر دهد که احترام مرا داشت و برایم دلسوزی می‌کرد و همان مولانا صاحب حالا هم در شورای رهبری طالبان است، عمرش دراز باد.

من به احترام آنها ایستادم و از مولانا صاحب تشکر کردم و گفتم که خانه آباد، من چنین کاری کرده نمی‌توانم.

همکاران زیادی ما در آنجا عروسی کردند و تاحال کسی در مورد خبر ندارد. زمانی که امریکایی‌ها بر طالبان حمله کردند، عدهٔ خانم‌ها را گذاشتند و شماری دیگر آنها را به کوئته آوردند.

من بخاطری ازدواج ننمودم که نمی‌خواستم مشکلاتی برایم خلق شود، زیرا در بین افغان‌ها کار می‌کردم و در صورت زن گرفتن محبوبیت خود را از دست می‌دادم.



## فتح کندهار و امارت اسلامی

قبل از فتح قندهار حکمتیار صاحب در وسایل ارتباط جمعی بر ضد طالبان تبلیغات می‌کرد و استاد برهان‌الدین ربانی و استاد سیاف با طالبان هم‌نواپی ابراز می‌کردند، در این بین، برای ما زمینه مساعد شد تا از فرصت به نفع طالبان بهره برداری نماییم.

استاد ربانی دوست نزدیک من است و در وقت جهاد کارهای مشترکی زیادی انجام داده ایم، با او تماس گرفته و خواستار کمک او شدم و بتاريخ اول نومبر ۱۹۹۴ ساعت هفت شام صحبت مفصلی باهم کردیم.

برای استاد ربانی گفتم که یک شاگرد من ملا عمر از شما طالب کمک شده است زیرا در قندهار قوماندانان حزب اسلامی با مردم رویه خوب نمی‌کند و ملا عمر می‌خواهد خلاف آنها اقدام نماید و اگر خودت با او کمک کنی خوشحال خواهد شد.

استاد ربانی برایم گفت که من برای ملا نقیب‌الله نامه می‌نویسم که با طالب‌ها همکاری نماید. او علاوه کرد که برای ملا عمر بگویم اگر ملا عمر آخوند اسلحه و مجاهدین ضرورت داشته باشد ما می‌توانیم برایش بفرستیم. من تشکر کردم که خواهش مرا به زمین نه انداخت.

بتاریخ دوم نومبر صبح وقت ملا نقیب‌الله قوماندان خویش را فرستاد که ما به هرنوع همکاری با طالب‌ها آماده هستیم.

ما قبل از حمله برقندهار افراد خود را جابجا کرده بودیم و زمانی که بتاريخ سوم ماه می ۱۹۹۴ طالبها بر قندهار حمله کردند، خداوند ملائک را به کمک طالبها فرستاد و پانکداران بدون جنگ همه مناطق را رها و فرار کردند. تنها یک قوماندان حزب اسلامی بنام عظامحمد سرکاتب کمی مقاومت کرد که آنهم بزودی در هم شکست و راه پیشروی طالبان صاف شد.

رفقای ما در در خط اول طالبها بودند و به سرعت جانب میدان هوایی حرکت کردند تا میدان هوایی را تصرف و رفت و آمد هوایی را زیر کنترل خویش قرار دهند.

ملانقیب مرحوم قبلاً به فرار خود دستور داده بود که قول اردو را برای طالبان تسلیم نمایند. با تسلیمی قول اردو، طالبان بیشتر نیرومند شدند و هنگامه آنها در قندهار بلند شد و تمام ظالمها مجبور شدند قندهار را ترک نمایند.

ملانقیب سلاح و مهماتی بیشماری را در اختیار طالبان قرار داد. من برای ملا عمر گفتم که ملا محمد و ملا ربانی را به قندهار بفرستد تا با ملا نقیب در مورد تسلیمی قندهار مذاکره کنند و برایش اطمینان دهند که به وی ضرری نخواهد رسید.

طالبان دوازده روز در قندهار جنگیدند و با هر پیشروی تعداد بیشتری مجاهدین با آنها می پیوستند. شاگردان تمام مدرسه‌های قندهار با طالبان یکجا شدند و بر علاوه شماری زیادی جوانان قندهاری که طالب هم نبودند، لنگی‌های سفیدی بستند و در صفوف امارت اسلامی شامل شدند. از

مدارس پاکستان نیز هزاران تن طالب داوطلب به قندهار رسیدند.

بتاریخ ۱۵ نومبر ۱۹۹۴ م بعد از دوازده روز جنگ، قندهار کاملاً زیر سلطه طالبان آمد و نام "کمیته اصلاحی طالبان" به امارت اسلامی مبدل شد. تشکیلات دولتی ساخته شد و اعلان گردید که بعد از این همه امور از جانب طالبان پیش برده شده و جلو ظلم گرفت می‌شود.

مردم از طالبان استقبال نموده و از آنها حمایت می‌کردند. این جنبش متوقف نشد بلکه هلمند، ارزگان، زابل، غزنی، کابل، ننگرهار و کنر و خلص که بیشتری بخش‌های افغانستان تصرف شد و یک نظام پاک اسلامی برقرار شد.

جنگ همچنان ادامه داشت و در بعضی ولایات طالبان پیشروی‌های داشتند. طالبان ضرورت داشتند تا برای تقویه بیشتر خویش باید شورای علمای دینی را ایجاد کنند تا آنها حمایت خویشرا از ملا عمر اعلان نماید. برای اینکار علمای مشهوری از مدارس پاکستان و افغانستان دعوت شدند و برای سه روز این اجتماع در ماه مارچ ۱۹۹۶ دایر شد.

یکی از شاگردان با استعداد خدایی که در صحبت داشت در صحبت خویش از حاضرین خواست تا برای ملا عمر مجاهد لقب امیرالمومنین را بدهند و این پیشنهاد تایید و ملا عمر به حیث امیرالمومنین پذیرفته شد.

بالای کابل چندین حمله صورت گرفت و طی جنگ‌ها تلفاتی زیادی دیدیم؛ از جمله نسبت نرسیدن بموقع اطلاعات دقیق استخباراتی در راه بین کابل و لغمان ما یک

شاگرد بسیار لایق و قابل اعتماد خویش ملا بورجان را با  
شماری دیگر از دست دادیم.

در نتیجه اختلافات داخلی رژیم کابل، سرانجام امارت  
اسلامی توانست بتاريخ ۲۶ سپتمبر ۱۹۹۶م کابل را فتح  
نماید.

## استقبال افغان‌ها از طالبان

من متأسفم زمانی که می‌شنوم که امریکایی‌ها و دوستان افغانی آنها می‌گویند که طالب‌ها دولت استبدادی را رویکار کردند. در حالی که زمانی که طالبان بار نخست به قندهار داخل شدند زنان و مردان از آنها استقبال کردند.

این ادعا درست است که در بین طالب‌ها افراد گوناگون است و در روزهای اول ایجاد اداره امر بالمعروف و نهی از منکر طالبان به منزل خلقی‌های سابق و اجنت‌های روس تعرض و زنان را کنیز گفته به خانه‌ها می‌بردند. مردم از ترس چیزی گفته نمی‌توانستند. این وضع روزتا روز افزایش می‌یافت. چنانچه روزی شخصی که طالب نبود اما لنگی سپید بر سر گذاشته بود، در یک قریه دختری را زیر نظر گرفته بود. از پدرش خواستگاری کرده و پدر دختر مخالفت کرده بود. شخص دختر را به زور برده بود. و با انکار دختر و بعد از تعرض او را به قتل رسانیده بود.

خانواده مقتول به رهبران طالب شکایت نمود و از اینکه اینگونه وقایع زیاد اتفاق افتاده بود بعد از آن طالبانی که جنایت می‌کردند جزا می‌دیدند و بعد از آن جلو ظلم و سایر جنایات گرفته شد و نظم اسلامی تأمین شد.

امریکا و سایر کشورهای کفار تبلیغات می‌کردند که طالبان برای زنان حقوقی قایل نیستند و مردم را به زور به اجرای مناسک اسلام وادار می‌کنند.

امریکا نمی‌توانست یک حکومت اسلامی را در افغانستان تحمل نماید و به همین خاطر برعلیه آن تبلیغات می‌نمود.

من آن بیانیه‌ها و جلسات امریکایی‌ها را بازگو خواهم کرد که با ما ارتباط داشتند و صفت طالبان را می‌کردند.

از جمله خانم رابن رافیل معاون وزیر امورخارجه امریکا، دختر دیپلمات امریکایی که با ضیاالحق یکجا در سقوط طیاره کشته شده بود تقریباً هر پانزده روز می‌آمد و این جمله ورد زبانش بود: «آنها بچه‌های خوب هستند و خوب عمل می‌کنند».

باعث تعجب می‌گردد که امریکایی چقدر دورو هستند، زمانی صفت طالبان را می‌کردند و حال آنان را تروریست میدانند. راستی هم ما امریکایی‌ها را نمی‌شناختیم، آنها از احساسات ما استفاده سوء کرده اند.

## توظیف من به حیث قونسل در هرات

امارت اسلامی طالبان پیشرفت‌های زیاد کرده بود که دستور داده شد تا به حیث قونسل در هرات اجرای وظیفه نمایم. در مورد افغان‌ها گفته می‌شود که آنها همیشه در جنگ پیروز می‌شوند اما بعد از جنگ، امن و امانی نیست. زیرا اینها به چور و چپاول می‌پردازند، در چنین وضع دشوار، رفتن من به جایی چون هرات و اجرای وظیفه در آنجا بسیار دشوار بود.

رفقای زیادی گفتند که نباید خطرات را قبول نمایم. اما من برای هرنوع قربانی بخاطر پاکستان آماده بودم. در حقیقت رهبران نمی‌خواستند که من دوامدار در یک محل باشم و حتی می‌ترسیدم که مبادا اینها کدام توطئه را بر علیه من عملی نمایند.

روزی برای یکی از رهبرانم به مزاح در این باره گفتم. به خنده جواب داد که در دور بودن از ما هم خطرناک خواهی بود، ما می‌خواهیم ترا در دستان خویش حفظ نماییم.

منظور اصلی وظیفه من ایجاد راه جانب آسیای مرکزی بود. بعد از جنگ افغانستان ما در وضعیت مناسب قرار نداشتیم و با مشکلاتی زیادی دست به گریبان بودیم، حکومت ما می‌خواست تا راه کوتاه و کم مصرفی را تا آسیای میانه پیدا نماییم و از امکانات آن بهره برداری نماییم.

ما چنین می‌پنداشتیم که با تامین امنیت در افغانستان خواهیم توانست برعلاوه تامین روابط تجارتي با کشورهای



آسیای میانه، با روسیه نیز مناسبات تجارتي برقرار خواهد شد.

به برداشت من این فیصله بسیار مهم رهبران ما بود.

اگرچه این تنها کارمن نبود و پلان‌های دیگری نیز درباره موجود بود که باید آنرا به سر می‌رساندم، اما همه را رها و به محلی رفتم که شناخت زیادی از آن نداشتم. در فاصله دوری قرار داشت و زود زود خانه نیز رفته نمی‌توانستم؛ خوردنی تلخ نیز پیدا می‌شد و اما افتخار می‌کنم که بخاطر یک آرمان قربانی دادم.

مرا ۱۵۰ مجاهد با بیست عراده همراهی می‌کردند، در راه بسیار بلد نبود نبودم. باوجودی که می‌دانستم افغانان مهمان نواز اند اما دادن غذا برای چنین لشکری دشوار بود. خانه شان آباد که به من حرمت گذاشتند.

گاهی احساس شرمندگی می‌کنم که نتوانستم در مقابل برخورد با آنها در پاکستان کاری انجام دهم. قوای مسلح پاکستان آنها را بالای امریکا فروخت. شماری از آنها در گوانتانامو و عده دیگر در زندان‌های پاکستان در شرایط بسیار وحشتناک در حالت مرگ قرار دارند.

در طول راه با قوماندانان طالبان ملاقات کردم و حوصله و اراده آنها برایم نوید پیروزی را داد و چنان نیز شد و طالبان همانند آفتاب بر همه افغانستان مسلط شدند.



## واقعه یازدهم سپتمبر و حمله امریکا بر

### افغانستان

واقعه یازدهم سپتمبر سال ۲۰۰۱ پیامدهای ویرانگری را در قبال داشت. امریکا به چشم جهانیان خاک پاشید و عامل آنرا بن لادن دانست.

خدا شاهد است که تا این وقت من نام القاعده را نشنیده بودم، اما با اسامه بحیث یک مجاهد معرفت داشتم. تا این زمان القاعده نام یک سازمان خیریه بود. شنیدن خبر ویران شدن برج های دوگانه عجیب بود و از همه عجیبتر که عامل آنرا اسامه بن لادن معرفی کردند. در حالی که او در کمپ خویش در افغانستان بود. باوجود که من با بن لادن در آن وقت رابطه نداشتم اما این مطالب کی پنهان مانده می تواند. زمانی که جدی بودن امریکا و وارد کردن اتهام بر اسامه و تهدید امارت اسلامی را دیدیم، دانستم که وضعیت رو به خرابی است.

من، خواجه صاحب و شماری دیگر در این باره بحث و گفتگو کردیم که چگونه امکان دارد که باوجود موجودیت ما، از این مطلب آگاه نباشیم. جهات مختلف موضوع را ارزیابی و برای ما معلوم شد که این طرح بین امریکا و اسرائیل است تا افغانستان را تصرف نمایند.

در سیمینار که در آن دپلومات های امریکایی، روسی و دیگر کشورها حضور داشتند من این را ثابت کردم که اسامه بن لادن و ملا عمر در این قضیه هیچ نقشی ندارند.

در یک طرف این حادثه کشوری است هیچ چیز ندارد و در طرف دیگر ابر قدرتی با همه امکانات تکنالوژی معاصر، چگونه این واقعه می‌تواند اتفاق افتد.

حال این مطلب ثابت شده است که حادثه یازدهم سپتمبر یک توطئه و عامل ویرانی برج دوگانه نیز ناشی از تصادم طیاره‌ها نه بلکه جابجایی مواد منفجره در منازل تحتانی آن بوده است.

بن لادن که در وقت جهاد برعلیه شوروی برای امریکا یک قهرمان بود، چگونه دفعتهاً به دشمن امریکا مبدل شده می‌تواند.

در سال ۱۹۹۰م در عملیات جلال‌آباد اسامه برای ما و امریکا کمک بزرگی نمود که در صدر روزنامه‌های وقت و سایر وسایل ارتباط جمعی قرار گرفت. حال چگونه او مخالف امریکا شد؟ تا سال ۱۹۹۴م روابط بسیارخوبی به او داشتند و حال یکدم همه معکوس گردید. واقعاً امریکا دولت بی‌وفا است.

تا دیروز اسامه دوست آنها بود و حال تروریست شده است؟ اسامه تروریست نه بود بلکه امریکا آنرا به حیث تروریست مشهور کرد. زیرا امریکا دولت تروریستی است و به برداشت من علت این امر جنگ خلیج بود که اسامه را خار چشم امریکا ساخت.

امریکا تبلیغ کرد که اسامه می‌خواهد دولت وهابی را در افغانستان ایجاد نماید. این دروغ محض بود و مردم افغانستان تمایلی به آن ندارند. استاد سیاف، استا ربانی و

گلبدين حكمتيار كه عالمان دين اند هيچكدام نظريات  
وهايي ندارند.

مجاهدين عقب شخص جاهل چو من اقتدا کرده و نماز  
می خواندند اما هيچ گاه نديده ام كه آنها عقب اسامه نماز  
بخوانند.

بعد از كاهش زياد و صحبت با متخصصين بزرگ به اين  
نتيجه رسيدم كه امريكا می خواهد نتيجه افغانستان بلكه  
كشورهای ديگري را به شمول پاكستان نيز اشغال نموده و  
آنها به مستعمره خويش تبديل نمايد.

امريكاييها اين آرزو را به گور خواهند برد. آنها تجربه اين را  
ندارند كه در چگونه كشوري و چه نوع جنگ خود را دخيل  
می سازند و برای آنها بسيار سنگين تمام خواهد شد.

## آخرین ملاقات من با ملاعمر مجاهد

امریکا برای حمله بر امارت اسلامی، ناتو و شماری زیادی دولت‌ها را با خویش همراه ساخته بود.

در پاکستان نیز چند جنرال خودفروخته اردو و چند تن از رهبران آی.اس.آی تربیه شده امریکا همدست امریکا، این دشمن پاکستان شدند.

من در چند جلسه مهم در مورد چنین اشخاص دوروی موجود در اردو و آی.اس.آی برای محمود صاحب شکایت کرده بودم و او مرا به حوصله فرامی‌خواند. در همین رابطه باید گفت که امریکا بتاريخ ۲۰ ماه می سال ۱۹۹۸ از قوای بحری ۹۰ میزاییل را بر پایگاه‌های تعلیمی مجاهدین در خوست و در حدود ۶۰ راکت را بر ننگرهار پرتاب کرد که در اثر آن بعضی استادان، و قوماندانان مجاهدین زخمی شدند.

برای تداوی مجروحین آن حمله تلاش صورت گرفت تا به پاکستان منتقل شوند؛ اما در میران شاه مواعی در مورد ایجاد شد. وضع مجروحین وخیم بود. من هر قدر تلاش کردم، نتیجه نداد. چنین احساس کردم که این همه بدستور امریکا صورت می‌گیرد.

رهبران امارت اسلامی از خوشحالی می رقصیدند که باردیگر خداوند زمینه جهاد را برای شان مساعد ساخته است. من که از یک طرف عزم و اراده مجاهدین امارت اسلامی را می دیدم و از طرف دیگر از ظلم و وحشت امریکا خبر داشتم حیران مانده بودم که امریکا چه خواهد کرد؟

طالبان مردم ساده اما دلاور بودند، من تصمیم گرفتم تا با ملا محمد عمر امیر امارت اسلامی ملاقات نمایم؛ لذا برای یکی از شاگردان وفادار خود نوشتم تا در ملاقات با ملا صاحب مرا همراهی کند.

با ملا اختر محمد منصور از دوران جهاد بر ضد شوروی شناخت داشتم وی در دوران امارت اسلامی در ولایات جنوبی مصروف جمع آوری پول از زارعین و قاچاقبران تریاک و بنگ برای امارت اسلامی بود. ملا منصور که حالا عضو شورای مرکزی طالبان نیز است، عالم دین نبود و مانند ملا عمر تعلیماتش نیمه تمام مانده بود اما شوق جهاد داشت و با مجاهدین امارت اسلامی یکجا شده بود.

این راز را نیز باید افشا سازم که کشیدن چرس در افغانستان در بین چلم و سگرت عام است و شماری از قوماندانان طالبان نیز چرس می کشیدند و خدا مرا عفو کند که من هم چند بار به خواست آنها چرس کشیدم که دنیا را بر سرم چرخ داد.

من دیدم که اکثریت ملاها در افغانستان نصوار، چلم و چرس می کشند. ملا منصور نیز که با تاجران و قاچاقبران همین مواد سروکار داشت بصورت پنهان از دیگران چرس می کشید. زمانی که غرض ملاقات نزد ملا عمر در موتر

می‌رفتیم موصوف سگرتی را درد داد که بوی آن بدم آمد و برایش گفتم که من موضوع را به ملا عمر خواهم گفت. وی جواب داد: من نیز خواهم گفت که امام صاحب مرا وادار به چرس کشیدن ساخت.

ملا عمر به این جهت او را زیاد دوست داشت که پول زیادی را برای امارت اسلامی جمع آوری می‌کرد و پول‌های را از کشورهای عربی حصول می‌کرد و در پیشرفت امارت اسلامی رول خاص داشت.

من در مورد امریکا و تهدیدات آن بر علیه افغانستان با او گفتگو کردم. او بسیار مطمئن بود و گفت: ما انگلیس را شکست دادیم، شوروی را چند پارچه ساختیم، در مدتی کوتاهی پاتکداران را دواندیم، بگذار امریکا هم بیاید و زور آزمایی کند. خدا با ماست و ما پیروز می‌شویم.

این سخنان برایم امیدوار کننده بود، اما قلبم می‌لرزید که مبادا امریکا بر افغانستان حمله کند و اگر چنین شود، همه دستاوردهای پاکستان خاک و دود خواهد شد.

از پاکستان با جنرال محمود که شناخت خاص با ملا محمد عمر مجاهد داشت، چند شخصیت مهم دیگر نیز همراه بودند و بر علاوه علمای دینی شناخته پاکستان از جمله مولانا حسن جان، مولانا سلیم خان، مفتی تقی محمد عثمانی و شیخ الحدیث والقران مولانا شاه صاحب نیز او را همراهی می‌کردند.

قبل از آن جنرال صاحب از ملا محمد عمر خواسته بود تا اسامه بن لادن را تسلیم کند. اما ملا صاحب آنرا نپذیرفته بود. جنرال صاحب این بار این علما را که ملا عمر مجاهد



به آنها ارادت داشت با خود همراه ساخته بود تا به فناخت او پردازد زیرا وضع جهان خراب است و امریکا بسادگی امارت اسلامی را آرام نمی‌گذارد، لذا بهتر است اسامه بن لادن را تسلیم نماید.

ملا عمر در موضع خویش پا فشاری می‌کرد و گفت که هیچ‌پگاهی به کفر تسلیم نخواهد شد و تا آخرین رمق خواهد جنگید.

شاملین نشست گریه کردند و برای پیروزی ملا صاحب دعا نمودند. لب‌های جنرال صاحب محمود و سایرین نیز خشک بود و همه جگرخون بودند.

جنرال محمود که برای ملا عمر بسیار احترام داشت گفت: «اگر من بودم انشاءالله امریکا بر امارت اسلامی حمله نخواهد کرد و اگر حمله می‌کرد دیگر من نخواهم بود.»

جنرال صاحب که من از عمق دل به او احترام دارم به عهد خود وفا کرد. با حمله امریکا بر افغانستان به رسم احتجاج از وظیفه استعفا داد.

زمانی که رخصت می‌شدیم من برای ملا صاحب گفتم که من می‌خواهم با شما اینجا باقی بمانم. وی گفت نه تو پاکستان برو در آنجا شما برای ما بیشتر موثر می‌باشید.

برای وی گفتم که با امریکایی‌ها روبرو ننگید. در امارت اسلامی قوماندانان هستند که در جنگ‌های چریکی برای امریکایی‌ها در کاسه سر، آب خواهند داد. ملا عمر گفت که اول روبرو خواهیم جنگید و اگر نتیجه نه داد بعد به چشم سر، مشوره شما را عملی خواهیم کرد و این دشت‌ها و

کوه‌ها را برای امریکایی‌ها به جهنم مبدل خواهیم ساخت که از آمدن نادم شوند.

ملا محمد عمر تحصیل نداشت، اما وی در شرایط دشوار اهلیت خود را ثابت ساخت و مجاهدین و مردم را از ظلم و وحشت امریکا حفظ کرد و امریکا را در چنان دامی گرفتار کرد که با گذشت نه سال [زمان نوشتن کتاب] نتوانستند طالبان را از بین ببرند.

ملا محمد عمر با چشم باز مرگ را قبول داشت و با فشار دشمنان و دوستان مقابله کرد. در ماه سپتمبر سال ۱۹۹۸ رئیس آی.اس.آی با شهزاده ترکی الفیصل به قندهار آمدند و از ملا محمد عمر خواستند تا اسامه بن لادن را به آنها تسلیم نماید.

رئیس آی.اس.آی و شهزاده سعودی از کمک‌های آنها به طالبان یادآوری کردند که در اثر آن ملا محمد عمر زیاد به قهر شد. بیرون برآمد و زمانی که پس برگشت بر سر خویش آب انداخته بود و گردنش تر بود. خطاب به هردو گفت هرگاه مهمان من نمی‌بودید، چنان جزا برایتان می‌دادم که تمام عمر آنرا به یاد می‌داشتید. شما بخواست امریکا می‌آیید و خواستار تسلیم یک مسلمان هستید. برای شهزاده تورکی طعنه داد که بشرمید در جوار خانه خدا بر ای یهودها و امریکایی اجازه ایجاد پایگاه‌ها را داده اید.

ملا محمد عمر مجاهد در روزهای آخر امارت همانند رهبر خوب مذهبی و افغانی عمل کرد و مهمان نوازی را که صفت برجسته افغان‌ها است نقض نکرد. امارت خود را ویران اما بر قول و قرار پا نهاد.



## رویداد (۹/۱۱) و جفاهای ما با طالبان

باور نمی‌کردم که مواضع به این شکل تغییر یابد، در پاکستان چانس سخن گفتن را برایم نمی‌دادند. هیچکس بر ظلم جاری بر طالبان صدای خود را بلند کرده نمی‌توانست. زمانی که امریکا می‌خواست بر عراق حمله کند، خواستار کمک ترکیه درباره شده و وعده دادند که آنها از دالره‌های عرب‌ها برخوردار خواهند شد، اما دولت ترکیه گفت که در باره باید پارلمان تصمیم اتخاذ نماید.

اما در کشور ما پارلمان کجا بود؟ نیروهای سیاسی چه شد؟ همه امور دست چند امریکایی پرست بود. آن رهبرانی که در وقت جهاد افغانستان همراه ما بودند آنها نیز در حمایت از امریکا قرار گرفتند. جنرالانی زیاد بودند که دیروز طالبان را غازیان راه اسلام، لشکر محمود غزنوی و صحابه خطب می‌کردند اما در پهلوی یک جنرال بزدل قرار گرفتند و زحمات چندین ساله ما را بر باد کردند.

**طالبان قهرمانان ما بودند و عشق شان به پاکستان بیشتر از جنرال مشرف است.** جنرال مشرف و چند جنرال دیگر در مقابل چند دالر چنان درد سری را برای پاکستان ایجاد کردند که بزودی پاکستان را به بحرانی مواجه خواهد ساخت.

قسم به خدا که من چند روز نان نخوردم و نخوابیدم و کوه‌ها و دشت‌های افغانستان را که به خاطر بقای پاکستان در آن مدتی را گذرانده بودم از نظرم می‌گذشت. با خود می‌گفتم که سلطان با همه زرنگی، نفهمیدی که چگونه به

## حیث وسیله برای یک کشور کافر استعمال شدی.

جنرالان پاکستانی در مقابل پول، قوماندانان طالب را برای امریکایی‌ها فروختند و برای آنها اجازه دادند که در مناطق قبایلی عملیات کنند و پایگاه‌های هوایی خویش را در اختیار آنها قرار دادند تا امارت اسلامی را سرنگون کنند.

در این ایام یک رفیق دوران جهاد من که در امور تحلیل اطلاعات استخباراتی زیاد کمک می‌کرد در اداره نزدیک به مشرف مقرر شد. من از او پرسیدم که ما مصروف چه هستیم؟

جنرال شاهد عزیز گفت: ما نیز نمی‌فهمیم، جنرال مشرف نیز برای ما صادقانه مطالب را نمی‌گوید و تنها می‌گوید که ما کاری می‌کنیم که در آن خیر پاکستان باشد.

من گفتم که این چگونه منفعت پاکستان است که میدان‌های هوایی خود را در اختیار امریکا قرار می‌دهیم، برای دفاتر استخباراتی آنها اجازه فعالیت می‌دهیم، برای تیم‌های لوژیستیکی ناتو اجازه تردد را در راه‌ها می‌دهیم و می‌گوییم که این همه به نفع پاکستان است؟

جنرال شاهد عزیز گفت که در جلسه قوماندانان در همین باره بحث شد و شماری از مقامات از موضع مشرف حمایت می‌کنند و مشرف صاحب می‌گوید که ما نمی‌توانیم با امریکایی‌ها مخالفت کنیم. در غیر آن آنها از هند طالب کمک می‌شوند و برای افغانستان، پاکستان را محو خواهند کرد. جنرال شاهد از قول مشرف گفت که اگر با امریکا کمک نکنیم تاسیسات اتمی ما در خطر خواهد شد.

جنرال شاهد زنده است و من با این منطق جنرال مشرف خندیدم و گفتم که برای مشرف بگویند که «چرا قدرت خود را ضعف میدانی» قدرت اتومی هستی چرا در مقابل امریکا از موضع کم‌زوری برخورد می‌کنی.

دلم برای پاکستان می‌سوخت، آنچه در پاکستان می‌گذشت کاملاً برای ما آشنا و طوری بود که گویا همه از قبل طرح شده بود. با مواجه شدن با یک کارمند استخبارات بلند رتبه از او پرسیدم که ما بر اساس کدام تصامیم و قرارها همدست ناتو و امریکا هستیم؟

او جواب دقیق داده نتوانست و گفت که مشرف صاحب می‌گوید که من با امریکا معاهده کرده‌ام؛ اما چنین چیزی وجود ندارد.

تنها با کولن پاول رابطه موجود بود و جنرال مشرف و رفقاییش همه چیز را در بحر انداخت و با امریکا کمک کرد.

زمانی که در جلسه پرسیده شد که تحت چه شرایطی امریکایی‌ها و ناتو از پایگاه‌های جیکب آباد، شمسی، ژوب و... استفاده می‌کنند؟

جنرال مشرف و قوماندانان همفکر او گفتند تنها برای مدتی محدودی برای استفاده طیارات و هلیکوپترها در اختیار آنها قرار داده شده است. اما به زودی افشا شد که کدام قوت‌های امریکایی و ناتو، چگونه از آن استفاده می‌کنند.

بعداً مشرف گفت که این پایگاه‌ها را من بنابر ملحوظ انسانی و همدردی در اختیار آنها گذاشتم تا پیلوت‌های آنان کشته نشوند.

جای افسوس است که برضد قهرمانان دیروزی ما وحشت روان است و تمام پلان‌های ما را برای منافع پاکستان از بین می‌برند و مشرف صاحب و همفکرانش در غم چند پیلوت امریکایی و یهودی است.

در این اواخر در بین رهبران امارت اسلامی طالبان نیز جنجال‌های عجیبی به میان آمد. من بار اول است که احساس کردم که نتنها پاکستان با طالبان همکار بود، بلکه ادارات استخباراتی کشورهای متعددی در زمینه فعال و با آنها رابطه داشتند و این روابط توسط عمال آنها در آی.اس.آی و ایم آی کی ایجاد شده بود. این روابط زمانی افشا شد که خطراتی برای امارت اسلامی در سطح جهانی افشا شد.

مجسمه‌های با عظمت بامیان که شماری از رهبران طالبان مخالف منفجر ساختن آن بودند، منفجر ساخته شدند. مولوی متوکل در باره ما با در تماس شد و زیاد متاثر بود، ملا ربانی مخالفت کرد. ملا عبیدالله گفت که این عمل ما را با جهان مواجه می‌سازد.

این عمل نظر مجموعی رهبری طالبان نبود بلکه از جانب همان حلقه صورت گرفت که با ادارت استخباراتی سایر کشورها رابطه داشتند و من فهمیدم که تنها طالبان وسیله ما نبودند.

زمانی که من صحبت‌های برادران افغان را از تلویزیون می‌شنوم که آنها پاکستان را دشمن خود می‌دانند و مورد نكوهش قرار می‌دهند، من می‌گویم دشمنان شما کسانی اند که در لباس دوست خود را برای شما معرفی می‌کنند.

نظر اکثر رفقای ما چنین بود که وضع مبهم است و ضرور نیست که در این جنگ داخل شویم. زیرا امریکا و ناتو طبق پلان خود عمل می‌کند و ما تنها بعداً آگاه می‌شویم که آنها چه کرده‌اند. به همین خاطر این جنگ برای ما بیهوده است و ما را در تقابل با مجاهدین قرار می‌دهد و سبب تقویه دشمن ما هندوستان می‌گردد.

قبل از یازدهم سپتمبر نیز در افغانستان نظر مساعدی نسبت به ما موجود نبود و با داخل شدن در این جنگ، زمینه برای دشمن ما مساعد می‌شد که از آن بهره برداری نموده و جبهه تازه برعلیه ما بگشایند.

زمانی که پایگاه‌های هوایی جیکب آباد و دیگران در اختیار ناتو و امریکا قرار داده شد، فیصله گردید تا امنیت آن توسط سربازان پاکستانی صورت گیرد. اما زمانی که این سربازان بدان جا رسیدند دیدند که سربازان امریکای در آن جابجا و عملاً از پایگاه برای بمباردمان افغانستان استفاده می‌شود.

سربازان ما که می‌خواستند کمر بند امنیتی محلات را ایجاد کنند از جانب امریکایی‌ها ممانعت بعمل آمده و گفتند تنها می‌توانید امنیت بیرونی محلات را بگیرید و بس. بدترتیب در وطن ما، تصمیم گیرندگان بیگانه‌ها شدند پس غدار کی است؟

امریکا ما را به جنگ کشاند

با شناختی که از کار در افغانستان و آب و هوای آن دارم گفته می‌توانم جنگی را که امریکا و ناتو بر علیه امارت اسلامی آغاز نموده، منجر به موفقیت نمی‌شود زیرا آنان تنها به زعم خویش به جنگ ادامه می‌دهند.



امریکا و ناتو برای اکمالات لوژستیک قوای خویش مسیر پاکستان را برگزیده بود و عملیات آنها نیز از همین طریق به سهولت و موفقیت عملی شده می‌توانست، اما آنها از آن استفاده نکردند. بلکه آنها با ائتلاف شمال همدست و از آن طرف طالب‌ها را از توره بوره و ولایات جنوبی به عقب راندند. محاسبه و تکتیک امریکا و ناتو چنین بود که با این شیوه می‌خواستند طالب‌ها، القاعده و مجاهدین آسیای میانه را به بطرف پاکستان برانند.

مجاهدین که با موقعیت مناطق شرقی آشنا بودند، اکثریت آنها به جانب توره بوره رفتند و اداره استخباراتی امریکا که نیز در منطقه بلد بود، آنجا را تحت بمبارمان شدید قرار داد و مجاهدین مجبور شدن با عبور از خط دیورند داخل پاکستان شوند.

هرگاه امریکا جنگ را از پاکستان و ولایات جنوبی آغاز می‌کرد؛ می‌توانستند طالبان را محاصره و خلع سلاح نماید. اما چنین نکردند تا پاکستان را غافلگیر و مسئولیت را بدوش آن اندازند.

یک روزی جنرال امریکایی تومی فرینکس قوماندان سنت کوم در جلسه (جی ایچ، کیو) برای بزرگان ما با لهجه تند گفت: «حوض خود را از مگرمچ (حیوان بحری ترسناک) پاک سازید تا ماهی‌های تان را نخورد. در غیر آن به ضرر ما و شما تمام خواهد شد.»

منظور تومی فرنکس از "مگرمچ" مجاهدین طالب بود و از ماهی نیز مردم ما.

همان بود که جنرال مشرف دستور داد تا مناطق سرحد بصورت جدی زیر نظارت گرفته شود و در چمن بادر و بعضی مناطق دیگر شماری از عرب‌ها دستگیر و در مقابل تحفه‌ها برای امریکایی‌ها تسلیم داده شدند.

نکته جالب این است که امریکا از پاکستان مطالبه کرد تا مجاهدین خارجی را راجستر و لیست آن را در اختیار آنها قرار دهد، آنها گفته بودند ضرورت به راجستر شدن طالبان افغان نیست. هرگاه امریکا و ناتو واقعاً برعلیه تروریسم مبارزه و جنگ می‌نمود، پس این برخورد دوگانه برای چه بود؟

زمانی که ادعا می‌کنم که امریکا می‌خواست اردوی پاکستان را در جنگ با مجاهدین بکشانند، صدها دلیل برای آن دارم. آنها زمانی که در داخل پاکستان برعلیه مجاهدین عملیات می‌کردند، معلومات کامل و دقیق را در اختیار ما قرار نمی‌دادند و حتی نقشه‌های عملیاتی را برای افسران ما نمی‌دادند و به همین علت وقایع ناگواری نیز اتفاق افتاد.

باری امریکایی‌ها خواستار عملیاتی با اشتراک سربازان امریکایی بر یک منزل شدند. با رسیدن به منزل مورد نظر، مردی از آن خانه بیرون و با شنیدن موضوع تلاشی منزل گفت لحظه برایم وقت بدهید تا زنان و اطفال را گوشه نمایم. زمانی که سربازان داخل خانه شدند فیرهای بر آنها صورت گرفت و ده‌ها سرباز ما کشته شدند. جنگ تا ناوقت شب ادامه یافت و سرانجام معلوم شد که مجاهدین خارجی موفق به فرار شده بودند.

حال داوری نمایید که امریکا با وجود داشتن تکنالوژی

معاصر چرا چنین تکتیک را بکار می‌بندد، واضح است که هدف آن ویرانی پاکستان است و ایجاد طالبان در نواحی سرحدی نیز به همین منظور است.

سی.آی.ای آن دفترها و محلاتی را که ما در اختیار آنان قرار داده بودیم بر ضد ما از آن استفاده کرد. آنهایی که در قبایل بودند، طالب نه بلکه شاگردانی بی‌شماری از ما نیز در بین آنها بود. صدها سند و مدرکی وجود دارد که اینجا امریکا سی.آی.ای و حتی اسرائیل دخیل است.

امریکا بی‌موجب جنگی را بر ماتحمیل کرد که در اثر آن پاکستان امروز در شرایطی دشواری قرار دارد. حالا باور ما، اقتصاد و روابط ما به جهان مربوط رحم و کرم امریکا است. در نتیجه پالیسی‌های غلط و دورویی امریکا بتدریج پاکستان از سیستم جهانی خارج کرده می‌شود.

امریکا و هند می‌خواهند که افغانستان جانشین پاکستان شود و به همین منظور قوای مسلح خارج از ضرورت برای آن ایجاد کرده است. امریکا و هندوستان طور مخفی میلیون ها دالر را برای \* NDS می‌پردازند و وسایل استخباراتی در اختیار آنها قرار می‌دهند و افراد مخالف پاکستان را در آنجا جابجا کرده و مصروف برپادی پاکستان اند.

امریکا برای خوشحالی هند، مجاهدین کشمیر را توسط پاکستان از بین بردند و حال هیلاری کلینتن برای خوشحال

---

\* ریاست عمومی امنیت ملی افغانستان  
Security National Directorate of . مترجم



افغانستان می‌گوید که عامل همه مصیبت‌ها پاکستان است.

آنها مناطق قایلی را بمبارد کردند. بی عزت ساختند و روحیه ضد پاکستانی در آنجا عام شد.

### افغان باقی کهسار باقی الحکم لله والملك الله

تقریباً ده سال گذشت و حال امریکا و ناتو اعتراف می‌کند که آنها در کوه‌های افغانستان گیر مانده اند. آنها می‌اندیشند که اشتباهات انگلیس‌ها و شوروی‌ها را در جنگ بر علیه افغانستان تکرار نخواهند کرد و به همین منظور لشکر همه جهان را با خود همراه ساختند و نوترین سلاح را با خود آوردند. به عوض جنگیدن سریازان خود، بر میزایل و طیاره‌های بی‌پیلوت اتکا کردند و همین علت ناکامی آنها شد.

از طرف دیگر سریازان مایل به جنگیدن نیستند زیرا فاقد هدف اند و اکنون آنها می‌دانند که امریکا بر علیه تروریسم مبارزه نمی‌کند بلکه برای منافع خویش بر ضد مسلمانان از وحشت و دهشت کار می‌گیرند. به همین علت طی ده سال هزارها سریاز امریکا و ناتو کشته و زخمی شدند. زن‌های مشغول در اردوی امریکا در افغانستان بهانه‌های برای گریز می‌پالند و مدعی اند که حامله شده اند. آیا چنین مردم منحوس می‌توانند بر علیه مجاهدین افغان در جنگ پیروز شوند؟

مجاهدین افغان اسلحه کافی و نو ندارند اما در عوض دارای عقیده و ایمان قوی هستند که بر سلاح امریکایی برتری دارد. همچنان مجاهدین افغان تجربه جنگ سی ساله را دارند و

نسل موجود در جنگ بزرگ شده و نحو پیشبرد جنگ را خوبتر می‌دانند.

امریکا تلاش دارد شکست خود را با دادن رشوت دالر پنهان سازد. تا جایی که من شناختی از افغان‌ها دارم، آنها هرگز آزادی خود را نمی‌فروشند و تا آخر بر علیه امریکا خواهند جنگید و امریکا مانند روس شکست خواهد خورد و با سرافکندگی افغانستان را ترک خواهد کرد.

در جنگ بر علیه روس‌ها تقریباً یک و نیم میلیون افغان کشته شد اما از جنگ عقب نشینی نکردند.

حال که صحبت از تاریخ خروج خویش می‌نمایند می‌خواهند بینی خمیری برای خود بسازند اما نمی‌توانند شکست خود را پنهان سازند.

مصبارف امریکا در جنگ چند برابر روس‌ها است اما هیچ دست‌آوردی ندارند و هر روز بیشتر تحت تهدید قرار می‌گیرند آن روزی دور نیست که شکستی سختی را تحمل کنند.

برای حکم‌روایان پاکستان نیز می‌گویم که با شکست امریکا شما نیز با حالتی بدی مواجه خواهید شد، پس بهتر است برای جبران اشتباهات قبلی خویش از مجاهدین افغان که دوستان مخلص پاکستان اند حمایت کنید. من صدها افسر را در اردوی پاکستان و ادارات امنیتی آن می‌شناسم که حاضر برای قربانی پاکستان اند و آنها می‌توانند دل مجاهدین افغان را بدست آورند.

حالا مجاهدین جنگ چریکی را بر علیه امریکا پیش می‌برند. در این جنگ امریکا هرگز پیروز نخواهد شد و حکومت افغانستان نیز بدون حمایت امریکا برای دوروز باقی مانده نمی‌تواند، پس بهتر است که ما طالبان و سایر مجاهدین جهان را دشمن خویش نسازیم.

خواست من از قوماندان‌ها و سایر نظامی‌ها این است که در ادارات خویش بر علیه جنرالان فروخته شده که پاکستان را به تباهی مواجه ساخته اند، قرار گیرند.

باوردارم که اگر چندسال مجاهدین افغان بر علیه امریکا مقاومت کردند بیرق پاکستان در منطقه بلند خواهد ماند. برای اینکار تنها پاکستان بلکه کشورهای دیگری نیز هستند که متحد شوند و امریکا را از منطقه برانند. هر قدر امریکا بیشتر در منطقه باقی بماند به همان اندازه مشکلات برای پاکستان بیشتر خواهد شد.

بعد از حادثه یازدهم سپتمبر تمام رهبران ما در مقابل امریکا سجده کردند. زمانی که رهبر قافله روباه باشد پس آن قافله روباه‌ها است. رهبران ما بینهایت بزدل و فاقد شهامت ملی اند. در جای نه دیده ام که کسی با یک تلفون تسلیمی خویش را اعلان کند و خواست‌های او را برآورده سازد.

حال وضع تا اندازه تغییر کرده است، جهان برنیات و خواست‌های امریکا آگاهی پیدا کرده است. بصیرت سیاسی می‌طلبند که باید برای بقای پاکستان بر علیه امریکا ایستاد اگر رهبری ما چنین کند، کشورهای زیادی دوست پاکستان خواهند شد.

<https://rahparcham.org>